



سفری چهل ساله از جنوب ایران تا ونیز

سینما دیگر «باشو» ندارد

دیگر با کدام «غریبه کوچک» می توان پیام عشق و صلح را از دل جنگ روایت کرد

صفحه ۵

تحقیق میدانی از مشاوران سایت های همسریابی

از دواج پشت

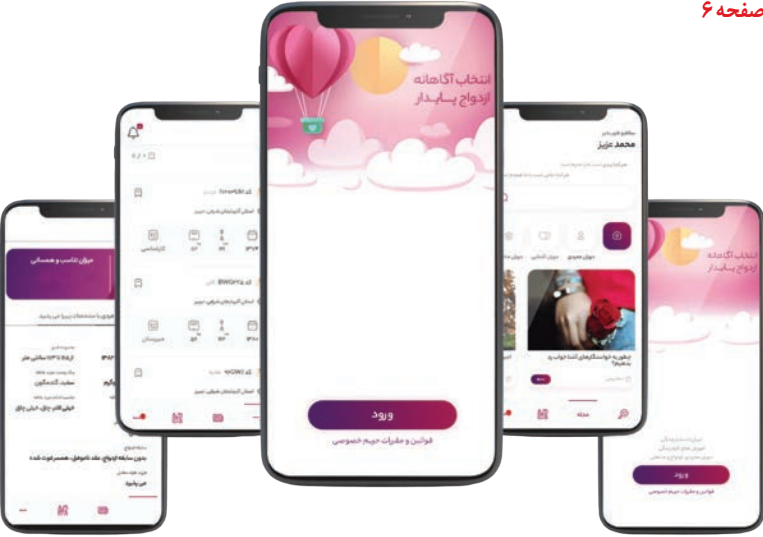
ویتترین سایت ها

پشت شعارهای پرزرق و برق

سایت های صنعت تنهایی چه معامله ای جریان دارد

بازار پرهیاهوی همسریابی دیگر محدود به خواستگاری های سنتی و معرفی های خانوادگی نیست؛ این روزها، دکمهای ساده روی صفحه تلفن همراه می تواند سرنوشت یک زندگی را تغییر دهد یا آن را در باتکلیفی رها کند. پشت ظاهر رنگین و شعارهای امیدوارکننده سایت های همسریابی، واقعیتی نهفته است که بیشتر به نمایشگاه انتخاب شبیه است تا جست وجوی عشق. خبرنگار این گزارش، در قالب شخصیت های متفاوت، از دختر مجرد تا زن مطلقه و کارمند مستقل، به دنیای مجازی این سایت ها قدم گذاشت تا دریابد وعده «ازدواج آسان» چگونه به فهرستی از گزینه ها، کیچ های اشتراک طلایی و سوالات خریدارانه تقلیل پیدا کرده است...

صفحه ۶



ناکارآمدی وزارت میراث فرهنگی سرنوشت آثار باستانی را به خطر انداخته است
چغازنبیل، از عیلامیان
تارنج امروز

همین صفحه



آزمون بزرگ دولت در مدیریت مالی ۱۴۰۴

سایه تورم ۶۰ درصدی بر نیمه دوم سال

صفحه ۲

نگاهی به عملکرد وزیر خارجه دولت چهاردهم
از زبان موافقان و مخالفان

دیپلماسی در ایستگاه یک ساله

حامیان می گویند محدودیت های نهادی دست وزیر را بسته، منتقدان از نبود استراتژی و دیپلماسی فعال سخن می گویند

صفحه ۳

گله مندی محمود خوردبین از بی معرفتی بازیکن های امروزی:

فوتبال وحیدامیری رادوست دارم؛ اخلاقش را بیشتر!

صفحه ۷



یادداشت

از سرپرستی موقت در اداره کل هنرهای نمایشی تا انتظار برای مکانیسم ماشه

بلا تکلیفی به مثابه سیاست عمومی

پوریا محسن زاده | خبری در خیرگزاری مهر آمده بود با این مضمون که سال از نیمه گذشت اما نه دبیر تئاتر فجر معلوم است چه کسی است و نه هنوز مدیری برای تئاتر شهر انتخاب شده است. در ادامه آمده بود که این وضعیت مدت های مدیدی است در مدیریت فرهنگی وزارت ارشاد پابدار است. طی یک سال گذشته در مدیریت هنری وزارت ارشاد، اتفاقاتی افتاده که بیش از آنکه صرفا به یک وزارتخانه مربوط باشد، به تصویری از وضعیت کلی جامعه شباهت دارد. اداره کل هنرهای نمایشی مامه با سرپرست مدیریت شد، مدتی اصلا مدیر نداشت و در نهایت با کش و قوس بسیار مدیر کل آن معرفی شد. مجموعه تئاتر شهر نیز بارها میان سرپرست های موقت دست به دست شد و امروز همچنان چشم انتظار مدیری دائمی است. این

چرخه «سرپرستی، بی مدیری و بلا تکلیفی» دیگر فقط حکایت نابسامانی اداری نیست؛ بلکه نشان می دهد در برنامه ریزی های مدیران، «زمان» معنا ندارد. آنچه جاری است، نه حرکت و تصمیم، بلکه انتظار است؛ انتظاری که آرام آرام از دیوارهای وزارتخانه عبور و در بطن جامعه رسوخ کرده است. این روند نشان دهنده یک اصل نگران کننده است. زمان در برنامه ریزی ها و تصمیم گیری های مدیران گویی حلقه ای مفقوده است. همه چیز در انتظار به سر می برد، انتظاری که نه تنها در ساختارهای مدیریتی، بلکه در بطن جامعه نیز ریشه دوانده و پیامدهای عمیقی بر جای گذاشته است.

انتظار یک تعلیق فراگیر

از منظر روانشناسی اجتماعی، انتظار حالتی است که فرد برابر رخدادهایی که قرار است اتفاق بیفتد، هیچ گونه دخل و تصرف یا تأثیری ندارد و تنها می تواند منتظر بماند تا ببیند چه پیش خواهد آمد. این حالت، که اغلب با احساس ناتوانی از دودمه مذاکرات هسته ای دارد، به گونه ای است منجر می شود. وقتی افراد در موقعیتی قرار می گیرند که نمی توانند بر آینده تأثیر بگذارند، نوعی انفعال در رفتار و تصمیم گیری آن ها شکل می گیرد. این انفعال در سطح فردی به بی انگیزگی، اضطراب و حتی افسردگی منجر می شود و در سطح جمعی، جامعه را به سمت سکون و بی عملی سوق می دهد. در جامعه ایران، انتظار به یک تجربه جمعی تبدیل شده است. مردم در انتظار نتایج مذاکرات هسته ای، فعال شدن مکانیسم ماشه، بازگشت تحریم های سازمان ملل یا حتی احتمال درگیری نظامی با اسرائیل به سر می برند. این انتظار طولانی مدت، که ریشه در بیش از دودمه مذاکرات هسته ای دارد، به گونه ای است که فردی متولد سال ۱۳۸۲، زمانی که وزرای خارجه سه کشور اروپایی برای اولین بار و به طور همزمان برای مذاکره با دبیر وقت شورای عالی امنیت ملی به کاخ سعدآباد آمدند، اکنون ۲۲ ساله است و همچنان شاهد ادامه این مذاکرات

وقتی حکومت هم منتظر است

بلا تکلیفی تنها به سطح فردی و اجتماعی محدود نمی شود؛ یک ساختار حکومتی نیز در حالت انتظار به سر می برد. عدم تصمیم گیری قاطع در حوزه های کلیدی مانند سیاست خارجی، اقتصاد و حتی مدیریت فرهنگی و از آن عجیب تر در تعیین یک مدیر برای تئاتر کشور نشان دهنده یک نظام مدیریتی گرفتار در تعلیق است. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که باید پیشگام سیاست گذاری در حوزه فرهنگ و هنر باشد، خود در گیر بی تصمیمی است. نمونه بارز آن، وضعیت آشوبناک مدیریت هنری است که در بالا شرح داده شد. وقتی نهادهای کلیدی مانند وزارت ارشاد نمی توانند تصمیمات به موقع و موثری بگیرند، این بی تصمیمی به

سایر بخش های جامعه سرایت می کند. در سطح کلان، انتظار برای نتایج مذاکرات هسته ای و سیاست های بین المللی، تصمیم گیری های اقتصادی را نیز به تعویق انداخته است. دولت و نهادهای حکومتی، به جای ارائه راهکارهای مشخص برای مشکلات اقتصادی، منتظر تحولات خارجی هستند. این رویکرد، فضای عدم اطمینان را تشدید کرده و به کاهش اعتماد عمومی به نهادهای حاکمیتی منجر می شود.

پیامدهای انتظار بر زندگی روزمره

این تعلیق همگانی مانند ویروس خاموش، به زندگی روزمره مردم نفوذ کرده و رفتارهای اجتماعی و اقتصادی آن ها را تحت تأثیر قرار داده است. وقتی آینده نامطمئن

است، افراد از تصمیم گیری های بزرگ اجتناب می کنند. برای مثال، جوانان از ازدواج یا تشکیل خانواده صرف نظر می کنند، زیرا نمی دانند وضعیت اقتصادی و سیاسی کشور در ماه های آینده چگونه خواهد بود. آنها که ازدواج کرده اند رفتارها نمی شوند، خانواده ها به جای سرمایه گذاری در کسب و کارهای جدید، دارایی های خود را به کالاهایی با ارزش ذاتی مانند طلا، ارز یا املاک تبدیل می کنند تا از نوسانات احتمالی در امان بمانند. نتایج این رفتار جمعی را در نرخ باروری، نرخ آمار ازدواج، وضعیت بازار سرمایه، شاخص های اقتصادی از جمله تورم، نرخ رشد اقتصادی، نرخ بیکاری و غیره به وضوح می توان مشاهده کرد. این رفتارها نه تنها نشان دهنده عدم اطمینان به آینده است، بلکه به کاهش تحرک اجتماعی و اقتصادی منجر می شود. بر کاهش سرمایه اجتماعی نیز دامن می زند. سرمایه اجتماعی، که بر پایه اعتماد متقابل و همکاری شکل می گیرد، در شرایطی که افراد احساس می کنند کنترلی بر سرنوشت خود ندارند، به شدت آسیب می بیند. مردم به جای مشارکت فعال در جامعه، به انزوای اجتماعی روی می آورند و این انزوا به کاهش همبستگی اجتماعی و افزایش احساس ناامیدی منجر می شود. گزارش مرکز رصد فرهنگی کشور در سال ۱۴۰۲ نشان می دهد که سرمایه اجتماعی در ایران به دلیل تداوم مشکلات اقتصادی و سیاسی دچار فرسایش شده است.

نیاز به تصمیم گیری قاطع

برای رهایی از این چرخه انتظار و سکون، نیاز به تصمیم گیری های قاطع و شفاف در سطح حکومتی و اجتماعی وجود دارد. در سطح کلان دولت باید با ارائه سیاست های روشن در حوزه اقتصاد و سیاست خارجی، اعتماد عمومی را بازسازی کند. از منظر روانشناسی اجتماعی، تقویت حس کنترل و مشارکت در میان مردم می تواند اثرات مخرب انتظار را کاهش دهد. برنامه های آموزشی، ایجاد فرصت های شغلی و حمایت از ابتکارات مردمی می تواند به افزایش انگیزه و کاهش انفعال کمک کند. همچنین، شفافیت در تصمیم گیری ها و اطلاع رسانی به موقع می تواند حس ناتوانی را در جامعه کاهش دهد.

گزارش

ناکارآمدی وزارت میراث فرهنگی سرنوشت آثار باستانی را به خطر انداخته است

چغازنبیل، از عیلامیان تارنج امروز

بنای خشتی چند هزار ساله در سایه غبار بی تدبیری مدیران کارناבלد تاب مقاومت ندارد



محمد عبدالعلی پور
هفت صبح

میراث فرهنگی ایران، چنان آیین های کهن، بازتاب دهنده هزاران سال شکوه و آفرینش مردمانی است که بر این سرزمین زیست هاند اما این آیینه سال هاست زیر گرد و غبار بی توجهی کدر شده و ترک برداشته است. کاخ ها و کاروانسراهایی که می توانستند روایتگر تاریخ باشند، امروز به ساختمان هایی نیمه ویران بدل شده اند. موزه ها که باید قلب تپنده فرهنگ باشند، در خاموشی و بی رمقی فرو رفته اند. آنچه بیش از همه جلب توجه می کند، نه کمبود آثار یا عظمت کمتر از دیگر تمدن ها، بلکه ناتوانی دستگاه متولی در حفاظت و نمایش این گنجینه است. وزارت میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری به عنوان نهادی که وظیفه اش پاسداری از این سرمایه است، عملا به صحنه ای برای مراسم تشریفاتی و سخنرانی های پرزرق و برق تبدیل شده است. همایش های بی حاصل جایگزین مرمت های اصولی شده اند و وعده های کوتاه مدت نمایشی بر برنامه های بلندمدت سایه انداخته اند. ترکیب مدیران این وزارتخانه نیز خود به مسئله ای در مذاک بدل شده است؛ کسانی که اغلب نه ریشه ای در پژوهش های تاریخی دارند و نه شناختی از معماری و باستان شناسی با سوابقی ثابت، امنیت و رسانه ای بر مصدر امور مهم و تاریخی و سرنوشت ساز نشسته اند تا دیده شوند. آنها جای آنکه به موزه ها و آثار باستانی برسند تا دیگران به دیدن این آثار بروند، خود را در معرض دید قرار می دهند تا از رهگذر نمادین نمایش کلاهی برای خود بدوزند. انتخاب آن ها بیش از آنکه بر شایستگی استوار باشد، بر مبنای مناسبات اداری و رسانه ای شکل گرفته است. در چنین شرایطی، صنایع دستی ایران نیز که می توانست یکی از پایه های هویت فرهنگی و موتور اقتصادی گردشگری باشد، با بحران هایی همچون نبود بازار، ضعف بسته بندی و ناتوانی در رقابت جهانی روبه روست. هر چند دست سازهای هنرمندان ایرانی توانسته اند در گوشه و کنار جهان تحسین برانگیز باشند اما نبود برنامه ریزی اصولی، این هنر دیرینه را به حاشیه رانده است. از سوی دیگر، توسعه شهری بی ضابطه نیز عرصه را بر میراث فرهنگی تنگ کرده است. خانه های

تاریخی زیر چرخ لودرها ناپدید می شوند، بافت های ارزشمند تغییر کاربری می دهند و در این میان، متولیان میراث فرهنگی بیش از آنکه نگران باشند، تماشاچی اند. نتیجه چنین روندی، شکاف هرچه بیشتر میان رسالت این وزارتخانه و واقعیتی است که در میدان مشاهده می شود. نمونه روشن این تناقض، سرنوشت چغازنبیل است؛ معبدی که در جهان بی نظیر است و باید افتخار ملی باشد اما اکنون در حاشیه فراموشی و بی توجهی دست و پا می زند. در صورت تداوم این وضعیت حتما در معرض خطر قرار می گیرد.

چغازنبیل؛ زیگوراتی از دل تاریخ

چغازنبیل، یادگار شکوهمند عیلامیان در قلب خوزستان، بیش از سه هزار سال پیش و به فرمان اونتاش نابیریشا، پادشاه ایلام ساخته شد. هدف او خلق مکانی مقدس برای پرستش خدایان و برگزاری آیین های مذهبی بود؛ بنایی که نه تنها کارکرد دینی داشت، بلکه نشانگر قدرت و هویت سیاسی عیلامیان نیز به شمار می رفت. نام ایلامی این سازه «دورا اونتاش» به معنای «شهر مقدس اونتاش» است و انتخاب این عنوان، خود تأکیدی بر اهمیت مذهبی و سیاسی بنا دارد. واژه «چغازنبیل» اما از فرهنگ بومی منطقه گرفته شده است؛ «چغا» در زبان لری به معنای تپه و «زنبیل» به معنای سبد است. شکل هندسی این معبد، شبیه سیدی وارونه در میان دشت های خوزستان جلوه می کند و همین تصویر مردمی، تا امروز با آن همراه مانده است.

چغازنبیل از نوع زیگورات هاست؛ بناهایی عظیم و پلکانی که در تمدن های باستانی بین النهرین و ایران جایگاه ویژه ای داشتند. این سازه ها الهام گرفته از کوه ها ساخته می شدند و کارکردی آیینی و نجومی داشتند. زیگورات چغازنبیل در اصل پنج طبقه داشت و ارتفاع آن به بیش از ۵۰ متر می رسید، هر چند امروز تنها دو طبقه اش پابرجاست.

چغازنبیل نه تنها از نظر معماری ارزشمند است، بلکه تصویری زنده از فرهنگ و باورهای مردم عیلام ارائه می دهد. همین دلیل، در سال ۱۳۵۸ خورشیدی، نخستین اثر ایرانی بود که در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شد. این زیگورات از همان زمان تاکنون، مورد توجه محققان و گردشگران بوده و به عنوان یکی از مهم ترین نمادهای تاریخ ایران باستان شناخته می شود. اما این اثر ارزشمند تاریخی با تهدید برای بقا روبه روست.

میراثی جهانی در محاصره تهدیدها

معبد باستانی چغازنبیل، شاهکار ۲۳۰۰ ساله عیلامی ها و نخستین اثر ایران در فهرست میراث جهانی یونسکو، سال هاست در سکوت و بی توجهی در معرض خطر قرار دارد. زیگوراتی که روزگاری پنج طبقه بود و امروز تنها سه طبقه اش باقی مانده، باید مایه غرور ملی باشد؛ اما در سایه تصمیم های غلط و پروژه های بی ضابطه، به تدریج آسیب پذیرتر می شود.

تهدیدهای بیرونی؛ میراث در محاصره صنعت

چغازنبیل تنها قربانی فرسایش طبیعی نیست، دخالت های انسانی آن را از هر سو در تنگنا قرار داده اند. کارخانه قندی که آلاینده هایش بر محوطه تاریخی سایه انداخته، حفاری ها و عملیات های وزارت نفت در حریم زیگورات که با لرزش و فعالیت های صنعتی خود ترک های بنا را تهدید می کنند و جنگل کاری ها و توسعه بی برنامه زمین های اطراف که سیمای باستان شناختی محوطه را مخدوش کرده اند. هر کدام از این عوامل، لایه ای تازه بر حجم خطرات می افزاید و نخستین اثر ثبت شده جهانی ایران را به بحرانی می رساند.

مستولان در برابر تاریخ

چه پاسخی دارند؟

وزارت میراث فرهنگی که باید مدافع اصلی چغازنبیل باشد، بیش از دو دهه است که به وعده های بی ثمر و طرح های نیمه تمام بسنده کرده است. مقایسه ای ساده نشان می دهد: در حالی که کشورهای دیگر میلیارد دلار صرف حفاظت از آثار باستانی می کنند، چغازنبیل با بودجه ای ناچیز و نیروی انسانی محدود رها شده است. چنین بی توجهی در برابر یک گنجینه جهانی، چیزی جز کوتاهی آشکار به نظر نمی رسد.

آخرین فرصت برای اقدام

چغازنبیل تنها یک بنای تاریخی نیست؛ سندی زنده از هویت ایران و امانتی جهانی است که نسل امروز باید پاسدار آن باشد. هر کارخانه، هر حفاری و هر تصمیم غیر کارشناسی، ضربه ای مستقیم بر پیکره این زیگورات است. اگر امروز اقدامی فوری و قاطع صورت نگیرد، فردا چیزی جز حسرت برای نسل های آینده باقی نخواهد ماند. چغازنبیل در معرض خطر است و تاریخ، سکوت امروز را هرگز نخواهد بخشید.



آزمون بزرگ دولت
در مدیریت مالی ۱۴۰۴

سایه تورم ۶۰ درصدی بر نیمه دوم سال



مونا موسوی

هفت صبح

در سال ۱۴۰۴، دولت با یکی از بزرگ‌ترین کسری‌های بودجه‌ای دهه اخیر مواجه شده است؛ رقمی که طبق برآوردها به حدود ۸۰۰ هزار میلیارد تومان می‌رسد. این شکاف مالی، ادامه‌ای بر ناترازی‌های ساختاری بودجه کشور است که فشار سنگینی بر منابع عمومی وارد کرده و دولت را ناگزیر به استفاده از ابزارهای تأمین مالی فوری کرده است. در همین راستا، مجوز انتشار حدود ۵۰۰ همت اوراق مالی در سال جاری صادر شده و هم‌زمان، مجلس نیز دولت را مکلف کرده تا بخشی از کسری را از مسیر مولدسازی دارایی‌های دولتی جبران کند.

انتشار اوراق، اگرچه نقدینگی لازم برای اداره امور جاری را فراهم می‌کند، اما در بلندمدت تبعاتی جدی به همراه دارد. افزایش بدهی دولت، رشد هزینه‌های بهره و فشار بر بازار سرمایه از جمله پیامدهای این سیاست هستند. همچنین، رقابت دولت با بخش خصوصی در جذب منابع مالی می‌تواند نرخ سود را بالا ببرد و سرمایه‌گذاری‌های مولد را با چالش مواجه کند. در صورتی که برنامه مشخصی برای بازپرداخت اوراق وجود نداشته باشد، اعتماد عمومی به سیاست‌های مالی دولت نیز آسیب خواهد دید. در مقابل، مولدسازی دارایی‌های دولتی به‌عنوان راهکاری بلندمدت و پایدار مطرح شده است. این سیاست به معنای بهره‌برداری اقتصادی از اموال و املاک راكد دولت از طریق فروش، اجاره، مشارکت یا تبدیل کاربری دارایی‌هاست. در صورت اجرای صحیح، مولدسازی می‌تواند وابستگی به منابع نفتی را کاهش دهد، بهره‌وری دارایی‌های عمومی را افزایش دهد و سرمایه‌گذاری داخلی را تقویت کند. اما این مسیر نیز با موانع ساختاری جدی روبه‌روست؛ از جمله نبود بانک اطلاعاتی جامع از دارایی‌های دولتی، مقاومت دستگاه‌ها در واگذاری اموال، پیچیدگی‌های حقوقی و نگرانی‌های اجتماعی درباره واگذاری اموال عمومی.



برای موفقیت در این مسیر، اصلاحات نهادی، شفافیت در فرآیندها و نظارت دقیق برای جلوگیری از فساد و رانت ضروری است. در غیر این صورت، مولدسازی نه تنها ناکارآمد خواهد بود، بلکه ممکن است به بی‌اعتمادی عمومی نسبت به مدیریت دارایی‌های ملی دامن بزند. در مجموع، کسری بودجه ۸۰۰ همتی در سال ۱۴۰۴ دولت را در برابر آزمونی دشوار قرار داده است. انتشار اوراق، راهکاری فوری اما پرهزینه است؛ در حالی که مولدسازی دارایی‌ها، مسیری پیچیده اما پایدار محسوب می‌شود. عبور موفق از این بحران نیازمند ترکیبی هوشمندانه از این دو ابزار، همراه با اصلاح ساختار بودجه‌ریزی، افزایش شفافیت مالی و تقویت اعتماد عمومی است. اگر دولت بتواند بخشی از کسری را از مسیر مولدسازی واقعی و نه صرفاً فروش دارایی‌ها جبران کند، نه تنها از فشار بدهی‌های آینده خواهد کاست، بلکه گامی موثر در جهت اصلاح ساختار مالی کشور برداشته خواهد شد.

کسری بودجه ۱۴۰۴: نقطه آغاز فشارهای مالی

در نیمه دوم سال ۱۴۰۴، با تشدید کسری بودجه دولت و محدودیت‌های منابع در آمدی، احتمال افزایش پایه پولی و رشد نقدینگی به‌طور جدی مطرح است. در شرایطی که دولت برای تأمین هزینه‌های جاری و عمرانی با کمبود منابع مواجه باشد، فشار برای استفاده از منابع بانک مرکزی و انتشار پول پر قدرت افزایش می‌یابد؛ اقدامی که مستقیماً پایه پولی را بالا می‌برد و در ادامه، با ضرب فراینده پولی، نقدینگی را در سطح اقتصاد گسترش می‌دهد.

افزایش پایه پولی معمولاً از مسیر برداشت از حساب خزانه نزد بانک مرکزی، تنخواه‌گردان بودجه، یا خرید اوراق بدهی توسط بانک مرکزی صورت می‌گیرد. در صورتی که دولت نتواند از مسیرهای غیر تورمی مانند فروش دارایی یا جذب سرمایه‌گذاری

خارجی کسری را جبران کند، ناگزیر به استفاده از این ابزارها خواهد شد. تجربه سال‌های گذشته نشان داده که در نیمه دوم سال، به‌ویژه با نزدیک شدن به فصل تسویه حساب‌های مالی، فشار بر منابع پولی دولت افزایش می‌یابد. رشد نقدینگی در چنین شرایطی، با تأخیر چندماهه، اثر خود را بر سطح عمومی قیمت‌ها خواهد گذاشت. با توجه به روند فعلی تورم نقطه‌ای که در تابستان ۱۴۰۴ در محدوده ۴۰ درصد قرار دارد، پیش‌بینی می‌شود که در صورت افزایش پایه پولی و عدم کنترل نقدینگی، تورم در نیمه دوم سال به محدوده ۵۰ تا ۶۰ درصد برسد. در این میان، نقش سیاست‌گذار پولی و مالی در مهار این روند بسیار حیاتی است. اگر بانک مرکزی بتواند با ابزارهایی مانند عملیات بازار باز، کنترل نرخ بهره بین‌بانکی و محدودسازی رشد ترازنامه بانک‌ها، از شدت رشد نقدینگی بکاهد، بخشی از فشار تورمی قابل مدیریت خواهد بود. همچنین، شفافیت در سیاست‌های مالی دولت و ارائه برنامه عملیاتی برای جبران کسری بودجه از مسیرهای غیر تورمی، می‌تواند انتظارات تورمی را تعدیل کرده و از جهش‌های قیمتی جلوگیری کند. در مجموع، نیمه دوم سال ۱۴۰۴ برای اقتصاد ایران دوره‌ای حساس خواهد بود؛ جایی که تعادل میان تأمین مالی دولت و حفظ ثبات پولی، تعیین‌کننده مسیر تورم و پایداری اقتصاد کلان خواهد بود. اگر سیاست‌گذاری‌ها به‌موقع و هماهنگ انجام نشود، تورم می‌تواند به سطحی برسد که نه تنها معیشت خانوارها را تحت‌فشار قرار دهد، بلکه اعتماد عمومی به سیاست‌های اقتصادی را نیز تضعیف کند. کسری‌های بودجه‌ای در سال‌های اخیر به‌طور مزمن اقتصاد ایران را تحت‌فشار قرار داده است. برای جبران این کسری، دولت تاکنون با انتشار اوراق مالی تا حدودی کسری را تأمین کرده اما در عمل ادامه آن چالش‌ها برای بازارهای پولی و سرمایه‌ای ایجاد می‌کند. از طرف دیگر عوامل خارجی مانند مکانیسم ماشه می‌تواند شرایط را با تغییرات جدی مواجه کند.

آزمون سیاست‌گذاری در نیمه دوم سال

فعال یا غیرفعال شدن مکانیسم ماشه، نه تنها بر سیاست خارجی، بلکه بر مسیر بودجه‌ریزی و ثبات اقتصادی کشور اثر مستقیم دارد. در سناریوی تحریمی، دولت با محدودیت‌های شدید و تورم بالا مواجه خواهد شد و ناچار به اقدامات فوری و پرهزینه می‌شود. در مقابل، در فضای غیرتحریمی، امکان استفاده از ابزارهای پایدارتر و کم‌هزینه‌تر برای مدیریت کسری بودجه فراهم است. نیمه دوم سال ۱۴۰۴ برای اقتصاد ایران دوره‌ای حساس خواهد بود؛ جایی که تعادل میان تأمین مالی دولت و حفظ ثبات پولی، تعیین‌کننده مسیر تورم و پایداری اقتصاد کلان خواهد بود. اگر سیاست‌گذاری‌ها به‌موقع، هماهنگ و شفاف انجام شود، می‌توان از فشارهای تورمی کاست و مسیر اصلاحات مالی را هموار کرد. در غیر این صورت، تورم افسارگسیخته و بی‌اعتمادی عمومی، پیامدهای اجتناب‌ناپذیر این بحران بودجه‌ای خواهند بود.

سناریوی اول

فعال شدن مکانیسم ماشه
و تشدید فشارهای مالی

در صورتی که مکانیسم ماشه فعال نشود و تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل مجدداً اعمال گردد، فضای اقتصادی کشور با محدودیت‌های مالی مواجه خواهد شد. این وضعیت می‌تواند دسترسی ایران به منابع ارزی، صادرات نفت و تعاملات بانکی بین‌المللی را به‌شدت محدود کند. در چنین شرایطی، دولت برای مقابله با کسری بودجه ناچار به استفاده از ابزارهای فوری و پربیسک خواهد شد؛ از جمله افزایش انتشار اوراق بدهی داخلی، استفاده از منابع بانک مرکزی، اصلاح قیمت حامل‌های انرژی و کاهش هزینه‌های عمرانی. افزایش انتشار اوراق در بازار داخلی، اگر بدون جذب تقاضای واقعی انجام شود، می‌تواند به رشد پایه پولی و افزایش تورم منجر شود. همچنین برداشت از منابع بانک مرکزی با استفاده از تنخواه‌گردان بودجه، مستقیماً پایه پولی را بالا می‌برد و نقدینگی را در سطح اقتصاد گسترش می‌دهد. در این سناریو، پیش‌بینی می‌شود تورم در نیمه دوم سال به محدوده ۶۰ درصد برسد، به‌ویژه اگر انتظارات تورمی تشدید شود و نرخ ارز با نوسانات شدید مواجه گردد.



سناریوی دوم

عدم فعال شدن مکانیسم ماشه
و فرصت‌های مدیریت کسری

در صورتی که مکانیسم ماشه فعال نشود و فضای بین‌المللی نسبتاً با ثبات باقی بماند، دولت فرصت بیشتری برای مدیریت کسری بودجه از مسیرهای غیر تورمی خواهد داشت. در این حالت، افزایش صادرات نفت و دسترسی به منابع ارزی می‌تواند بخشی از کسری بودجه را جبران کند. همچنین، امکان جذب سرمایه‌گذاری خارجی برای پروژه‌های مولدسازی دارایی‌ها افزایش می‌یابد و دولت می‌تواند با اصلاح پایه‌های مالیاتی، درآمدهای پایدارتری ایجاد کند. در این سناریو، بانک مرکزی نیز می‌تواند با ابزارهایی مانند عملیات بازار باز، کنترل نرخ بهره بین‌بانکی و محدودسازی رشد ترازنامه بانک‌ها، رشد نقدینگی را مهار کرده و از جهش تورمی جلوگیری کند. در چنین شرایطی، پیش‌بینی می‌شود تورم در نیمه دوم سال در محدوده ۴۰ تا ۵۰ درصد باقی بماند و در صورت اجرای موفق سیاست‌های مالی و پولی، حتی به سمت کاهش حرکت کند.



اوپک پلاس
از افزایش تولید تا رقابت با آمریکا

پاییز پرنوسان نفت

داده‌های غیرمنتظره ذخایر و تحولات تجاری
آمریکا، قیمت نفت را در مسیر نوسان
۶۰ تا ۶۷ دلار قرار داده است



گروه اقتصادی | در آستانه نشست جدید اوپک پلاس، زمزمه‌هایی از افزایش تولید نفت در ماه اکتبر به گوش می‌رسد؛ اقدامی که با هدف بازپس‌گیری سهم بازار در برابر رقیب دنیال می‌شود. هم‌زمان، داده‌های غیرمنتظره از ذخایر نفت خام آمریکا و پیش‌بینی‌های متناقض درباره قیمت نفت، چشم‌انداز بازار را پیچیده‌تر کرده‌اند. تحلیل‌ها نشان می‌دهد که در صورت تحقق این افزایش تولید، قیمت نفت ممکن است وارد فاز اصلاحی شود. به گزارش منابع آگاه به رویترز، هشت عضو اصلی اوپک پلاس در نشست روز یکشنبه، موضوع افزایش تولید در ماه اکتبر را بررسی خواهند کرد. این تصمیم، در ادامه توافق قبلی برای افزایش ۲۰۰ میلیون بشکه‌ای تولید از آوریل تا سپتامبر و همچنین افزایش ۳۰۰ هزار بشکه‌ای سهمیه امارات متحده عربی، می‌تواند نقطه‌عطفی در سیاست عرضه این اتلاف باشد.

نفت خاورمیانه در صدر قیمت

فیل فلین، تحلیلگر ارشد گروه «پرایس فیوچرز»، معتقد است که چشم‌انداز افزایش تولید پیش از نشست تقویت شده است، در حالی که پیش‌تر معامله‌گران انتظار هیچ تغییری را نداشتند. این تغییر موضع، نشان‌دهنده تلاش اوپک پلاس برای بازپس‌گیری سهم بازار در برابر تولیدکنندگان مستقل و افزایش تقاضای جهانی است.

پاییز بر تلاطم و مازاد عرضه

بر اساس آخرین پیش‌بینی‌ها، قیمت نفت در ماه سپتامبر با نوسانات قابل توجهی مواجه خواهد بود. گزارش‌ها نشان می‌دهد که قیمت نفت برنت در ابتدای ماه سپتامبر حدود ۶۸ دلار بوده و تا پایان ماه ممکن است به ۶۳ دلار کاهش یابد؛ یعنی افتی حدود ۷٫۳ درصدی. برای ماه اکتبر نیز پیش‌بینی شده که قیمت نفت به ۶۷ دلار برسد، که نشان‌دهنده احتمال بازگشت نسبی پس از افت سپتامبر است. این نوسانات، تحت تأثیر چند عامل کلیدی قرار دارند: افزایش تولید اوپک پلاس، رشد

ذخایر نفت آمریکا و چشم‌انداز کند شدن رشد اقتصادی جهانی. در کنار این‌ها، تقویت دلار نیز می‌تواند قیمت نفت را تحت فشار قرار دهد، چرا که نفت به‌طور عمده با دلار معامله می‌شود و افزایش ارزش دلار، خرید نفت را برای سایر کشورها گران‌تر می‌کند. در مجموع، اگر اوپک پلاس تصمیم به افزایش تولید بگیرد و هم‌زمان ذخایر نفت آمریکا همچنان رشد کند، بازار با مازاد عرضه مواجه خواهد شد که می‌تواند قیمت‌ها را به سمت محدوده ۶۰ تا ۶۲ دلار سوق دهد. اما اگر تقاضای جهانی به‌ویژه در چین و ایالات متحده تقویت شود، این فشار ممکن است تعدیل شده و قیمت‌ها در محدوده ۶۵ تا ۶۷ دلار باقی بمانند.

تعرفه‌های ترامپی

در هر صورت، ماه‌های پیش‌رو برای بازار نفت، دوره‌ای حساس و پرنوسان خواهد بود؛ جایی که تصمیمات سیاسی و داده‌های اقتصادی، مسیر قیمت‌ها را رقم خواهند زد. در واقع، لغو تعرفه‌های تجاری وضع شده در دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ، اگر توسط دادگاه‌های ایالات متحده تأیید شود، می‌تواند نقطه‌عطفی در ساختار بازار جهانی نفت باشد. این تعرفه‌ها که عمدتاً بر واردات فولاد، آلومینیوم و کالاهای صنعتی از کشورهای مختلف اعمال شده بودند، به‌طور مستقیم بر هزینه‌های تولید و زیرساختی صنعت انرژی

آمریکا اثر گذاشته‌اند. حذف آن‌ها، به معنای کاهش هزینه‌های عملیاتی برای شرکت‌های نفتی و گازی خواهد بود؛ به‌ویژه در بخش حفاری، پالایش و توسعه زیرساخت‌ها که وابستگی بالایی به این مواد دارند. در نتیجه، شرکت‌های انرژی ایالات متحده ممکن است با انگیزه بیشتری به سمت توسعه پروژه‌های جدید حرکت کنند. افزایش تولید داخلی، به‌ویژه در حوزه نفت شیل، می‌تواند عرضه نفت آمریکا را تقویت کرده و سهم این کشور در بازار جهانی را افزایش دهد. این تحول، در صورت هم‌زمانی با افزایش تولید اوپک پلاس، بازار را با مازاد عرضه مواجه خواهد کرد و فشار نزولی بر قیمت‌ها را تشدید می‌کند.

از منظر تجارت جهانی، لغو تعرفه‌های می‌تواند به بازگشت جریان‌های سنتی صادرات و واردات منجر شود. کشورهایی مانند کانادا، مکزیک و برخی تولیدکنندگان خاورمیانه که پیش‌تر با محدودیت‌های تعرفه‌ای مواجه بودند، ممکن است صادرات خود به آمریکا را افزایش دهند. این بازآرایی تجاری، رقابت میان تولیدکنندگان را تشدید کرده و موجب تغییر در مسیرهای عرضه جهانی نفت خواهد شد. اما مهم‌ترین اثر این تحول، جنبه روانی آن است. لغو تعرفه‌ها می‌تواند به عنوان نشانه‌ای از کاهش تنش‌های تجاری و بازگشت به فضای همکاری اقتصادی تلقی شود. این سیگنال، انتظارات تورمی را تعدیل کرده و

چشم‌انداز تقاضای جهانی برای انرژی را بهبود می‌بخشد. در کوتاه‌مدت، این تغییر می‌تواند موجب تثبیت یا حتی افزایش محدود قیمت نفت شود، به‌ویژه اگر بار شد تقاضا در اقتصادهای بزرگ همراه باشد.

وضعیت شکننده بازار نفت

با این حال، بازار نفت همچنان در وضعیت شکننده‌ای قرار دارد. اگر افزایش تولید داخلی آمریکا بار شد عرضه از سوی اوپک پلاس هم‌زمان شود و ذخایر نفت خام ایالات متحده نیز همچنان روند صعودی داشته باشد، قیمت نفت ممکن است به محدوده ۶۰ تا ۶۲ دلار در هر بشکه سقوط کند. در مقابل، اگر تقاضای جهانی تقویت شود و عرضه کنترل شده باقی بماند، قیمت‌ها می‌توانند در محدوده ۶۵ تا ۶۷ دلار تثبیت شوند. در مجموع، لغو تعرفه‌های تجاری آمریکا، به‌ویژه آن‌هایی که بر صنعت انرژی اثرگذار بوده‌اند، می‌تواند به کاهش هزینه‌های تولید، بازگشت جریان‌های تجاری، بهبود انتظارات بازار و تقویت عرضه داخلی منجر شود. اما تأثیر نهایی آن بر قیمت نفت، به تعامل این متغیر با تصمیمات اوپک پلاس، سطح ذخایر جهانی و روند تقاضای مصرف‌کنندگان بستگی دارد. بازار نفت در ماه‌های پیش‌رو، بیش از هر زمان دیگری، به تصمیمات سیاسی و فضایی وابسته خواهد بود.

در هر صورت، ماه‌های پیش‌رو برای بازار نفت، دوره‌ای حساس و پرنوسان خواهد بود؛ جایی که تصمیمات سیاسی و داده‌های اقتصادی، مسیر قیمت‌ها را رقم خواهند زد. در واقع، لغو تعرفه‌های تجاری وضع شده در دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ، اگر توسط دادگاه‌های ایالات متحده تأیید شود، می‌تواند نقطه‌عطفی در ساختار بازار جهانی نفت باشد. این تعرفه‌ها که عمدتاً بر واردات فولاد، آلومینیوم و کالاهای صنعتی از کشورهای مختلف اعمال شده بودند، به‌طور مستقیم بر هزینه‌های تولید و زیرساختی صنعت انرژی آمریکا اثر گذاشته‌اند.

فرمان اجرایی برای بازگشت به واژه‌ای که نیم‌قرن کنار گذاشته شد

ترامپ و بازی با نام جنگ

تغییر نام وزارت دفاع به وزارت جنگ در آمریکا موجی از نگرانی را برانگیخت



گروه سیاسی | دونالد ترامپ با امضای فرمانی اجرایی، مجوز استفاده دوباره از نام «وزارت جنگ» به جای «وزارت دفاع» را صادر کرد. این اقدام به‌ظاهر نمادین و واقع ریشه در تاریخ آمریکا دارد؛ چراکه تا پیش از سال ۱۹۴۹، وزارت دفاع با همین عنوان شناخته می‌شد اما امروزه این تغییر معنایی فراتر از یک بازگشت تاریخی دارد و نشانه‌ای از نگاه جدید

ترامپ به قدرت نظامی و سیاست خارجی ایالات متحده است. وزارت جنگ آمریکا از سال ۱۷۸۹ تا پایان جنگ جهانی دوم، مسئول اصلی سازماندهی ارتش و هدایت کارزارهای خارجی بود. در آن دوران، ایالات متحده با پیروزی‌های بزرگی همچون جنگ‌های جهانی اول و دوم، چهره‌ای پیروز در صحنه بین‌المللی داشت. پس از جنگ جهانی دوم و تصویب قانون امنیت ملی ۱۹۴۷، این وزارتخانه با وزارت نیروی دریایی ادغام شد و نام آن در سال ۱۹۴۹ به «وزارت دفاع» تغییر یافت. هدف این تغییر، کاستن از لحن تهاجمی و ارائه تصویری دفاعی‌تر از آمریکا بود اما ترامپ معتقد است که این تغییر نام، بخشی از قدرت‌نمایی تاریخی آمریکا را تضعیف کرده و اکنون زمان بازگشت به همان تصویر «آمریکای پیروز» فرا رسیده است.

فرمان اجرایی: آغاز یک مسیر پیچیده

فرمان ترامپ در سپتامبر ۲۰۲۵ اجاره می‌دهد از نام «وزارت جنگ» در مکاتبات رسمی، تشریفات و معرفی مقامات استفاده شود. حتی وزیر دفاع، پیت هگست، می‌تواند خود را «وزیر جنگ» بنامد. با این حال، تغییر رسمی و دائمی نام نیازمند تصویب کنگره است. تیم ترامپ در حال بررسی راه‌های حقوقی برای تحقق این هدف است. اقدامی که نشان می‌دهد رئیس‌جمهور آمریکا این تغییر را بخشی از بازتعریف کلی هویت نظامی و سیاسی آمریکا می‌داند، نه فقط یک حرکت تبلیغاتی. ترامپ و حامیانش بر این باورند که واژه «دفاع» حالتی منفعل و بازدارنده دارد. در نگاه آنها، ارتش آمریکا باید نه تنها برای دفاع، بلکه برای نمایش قدرت و حتی تهاجم آماده باشد. از نظر ترامپ، واژه «جنگ» حامل صراحت و اقتداری است که می‌تواند دشمنان را از همان ابتدا مرعوب کند. او بارها گفته است که «زبان سیاسی درست» باعث نرم شدن تصویر آمریکا شده و این تغییر نام، بازگشتی است به صراحت و بی‌پرده‌گویی در عرصه بین‌المللی.

هزینه‌های مالی و پیامدهای سیاسی

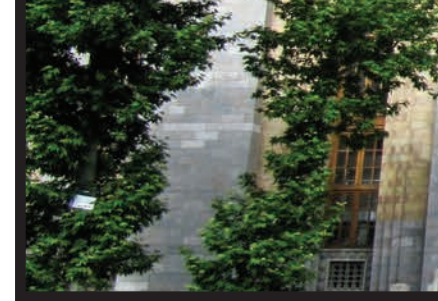
با وجود اصرار ترامپ، مخالفان این طرح به هزینه‌های هنگفت آن اشاره می‌کنند. تجربه تغییر نام پایگاه‌های نظامی در آمریکا نشان داد که این اقدامات میلیون‌ها دلار هزینه دربردارد. حالا تغییر تابلوها، اسناد رسمی، وبسایت‌ها و نمادهای وزارت دفاع به «وزارت جنگ» می‌تواند میلیاردها دلار خرج روی دست مالیات‌دهندگان بگذارد. علاوه بر این، برخی سیاستمداران این اقدام را یک «نمایش پرهزینه» می‌دانند که به جای تقویت واقعی ارتش، تنها پر ظاهر و نمادانه‌تر کند. در سطح جهانی نیز تگرانی‌هایی درباره پیامدهای سیاسی این تغییر وجود دارد. بازگشت به واژه «جنگ» ممکن است تصویر ایالات متحده را به عنوان کشوری تهاجمی‌تر در افکار عمومی جهان تثبیت کند و بر روابط با متحدان سنتی واشنگتن سایه بیندازد.

نگاه منتقدان و کارشناسان نظامی

کارشناسان نظامی معتقدند که قدرت واقعی ارتش آمریکا به فناوری، تجهیزات پیشرفته و حمایت از نیروهای انسانی وابسته است، نه به تغییر نام یک وزارتخانه. آن‌ها می‌گویند تهدیدهای قرن بیست و یکم – از جنگ سایبری تا تروریسم و درگیری‌های منطقه‌ای – پیچیده‌تر از آن است که با نامگذاری زبانی بتوان به آن پاسخ داد. در واقع، به اعتقاد منتقدان، تغییر نام شاید پیام سیاسی داشته باشد اما به تنهایی نمی‌تواند معادلات امنیتی آمریکا را تغییر دهد. با این وجود، ترامپ باور دارد که این اقدام حامل پیام دوگانه‌ای است: در داخل کشور، بازگشت به «وزارت جنگ» نشانه احیای غرور ملی و بازگشت به روزهای رشوه گذشته است. در سطح بین‌المللی، این پیام را می‌فرستد که آمریکا آماده کنار گذاشتن ملاحظات دیپلماتیک و برخورد قاطع‌تر با دشمنان است. اما این پرسش مطرح است که آیا چنین پیام‌هایی واقعاً به نفع سیاست خارجی آمریکا خواهد بود یا تنها باعث افزایش تنش‌ها می‌شود. برخی تحلیلگران هشدار داده‌اند که این تغییر ممکن است رقبا و دشمنان آمریکا را تحریک و فضای خصمانه‌تر در روابط جهانی ایجاد کند. در نهایت، تصمیم ترامپ همچنان با دو تفسیر متفاوت روبه‌روست: عده‌ای آن را یک حرکت تبلیغاتی و پوپولیستی برای جلب آرای داخلی می‌دانند، در حالی که برخی معتقدند این اقدام بخشی از راهبردی بزرگ‌تر برای بازگشت به سیاست خارجی تهاجمی‌تر است. تغییر نام رسمی همچنان نیازمند رأی کنگره و پذیرش افکار عمومی است اما حتی اگر این تغییر عملی شود، باید دید آیا بازگشت به «وزارت جنگ» واقعا می‌تواند معادلات قدرت آمریکا را تغییر دهد یا تنها یک نماد پرهزینه در تاریخ سیاسی این کشور باقی خواهد ماند.



محدودیت‌های ساختاری؟» حامیان عراقچی می‌گویند که مجموعه‌ای از بحران‌ها، از ترور اسماعیل هنیسه و جنگ افروزی‌های بعدی اسرائیل که کماکان ادامه دارد تا بازگشت ترامپ و فشارهای بین‌المللی، فضایی ایجاد کرد که عملاً امکان ابتکار عمل و اجرای استراتژی‌های مستقل را از وزارت خارجه گرفت. در مقابل، منتقدان تأکید دارند که حتی در همین شرایط، وزیر خارجه می‌توانست با رویکردی فعال‌تر، دیپلماتیک‌تر و با برنامه‌ریزی دقیق‌تر عمل کند. به نظر می‌رسد کارنامه یک‌ساله عباس عراقچی را باید در نقطه تلاقی این دو دیدگاه سنجید؛ جایی میان محدودیت‌های نهادی و شرایط سخت بین‌المللی از یک سو و انتظارات برای ابتکار، خلاقیت و مدیریت مؤثرتر از سوی دیگر. این جدال تفسیری احتمالاً در ماه‌های آینده نیز ادامه خواهد یافت؛ به‌ویژه اگر سیاست خارجی ایران همچنان درگیر بحران‌ها و تحولات پرشتاب منطقه‌ای و جهانی باشد. در نهایت، این ارزیابی یک ساله نشان می‌دهد که وزارت امور خارجه در دوره مدیریت عباس عراقچی با توازن ظرف میان فشارهای داخلی و خارجی، محدودیت‌های نهادی و انتظارات عمومی مواجه بوده است. نقاط ضعف، انفعال‌ها و تصمیمات حساس وی هر یک بخشی از تصویر کلی عملکرد دیپلماسی کشور را شکل داده‌اند. این وضعیت، اهمیت بررسی دقیق و تحلیلی عملکرد وزارت امور خارجه و تأمل در چرایی چالش‌های پیش رو را بیش از پیش آشکار می‌سازد و ضرورت بحث درباره ظرفیت‌ها، فرصت‌ها و موانع پیش روی دیپلماسی ایران را به وضوح نمایان می‌کند.



سیاست خارجی در نهادهای بالادستی تعیین می‌شود و وزیر خارجه صرفاً نقش یک مجری و کارگزار را ایفا می‌کند. در نتیجه، ابتکار عمل وزیر در بسیاری از مواقع به محدودیت‌های جدی مواجه است. اما عباس عبدی، روزنامه‌نگار و تحلیلگر سیاسی، در نقدی صریح می‌گوید «مشکل وزارت خارجه این است که فاقد رویکرد حتی میان‌مدت است و به‌صورت اقتضایی عمل می‌کنند. لذا وزارت خارجه و در رأس آن شخصی آقای وزیر نه تنها تهی از هر ابتکار و خلاقیت است بلکه با اظهارات نسنجیده و گاه متناقض، افزایش ناامیدی و ناکارآمدی این وزارتخانه را دامن می‌زند.»

باید دارای استراتژی روشن، مدیریت متمرکز و ابتکارات خلاقانه باشد، نه این که صرفاً به حوادث و بحران‌ها واکنش نشان دهد. او معتقد است که نبود چنین رویکردی، هم توان دیپلماسی کشور را تضعیف کرده و هم جایگاه بین‌المللی ایران را در شرایط پیچیده کنونی با چالش‌های جدی مواجه ساخته است.

ناکارآمدی یا

محدودیت‌های اجتناب‌ناپذیر؟

بحث اصلی میان موافقان و مخالفان عباس عراقچی به همین نقطه بازمی‌گردد که «آیا ناکامی‌های دیپلماسی ایران در یک سال گذشته نتیجه مستقیم عملکرد وزیر خارجه است یا محصول شرایط خاص داخلی و بین‌المللی و دربار اسنپیک، ساده‌انگاره و کاملاً غیرتخصصی است؟ و با واقعیات حقوق بین‌الملل و تجربه تاریخی شورای امنیت همخوانی ندارد. اسنپیک تنها بازگشت تحریم‌ها نیست؛ بلکه ایران را دوباره به ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد بازمی‌گرداند... این جایگاه نه موقتی است و نه به آسانی قابل رفع. سده‌انگاری این واقعیت، ایران را وارد دوره‌ای طولانی از نابسودی صنعتی، فشار اقتصادی و انزوای دیپلماتیک خواهد کرد.» به باور ابوطالبی، سخنان وزیر خارجه درباره تحریم‌ها و قطعنامه‌ها نشان‌دهنده کم‌توجهی به تبعات حقوقی و سیاسی تصمیمات بین‌المللی است؛ موضوعی که می‌تواند هزینه‌های سنگینی برای کشور ایجاد کند.

می‌کردیم... من فکر می‌کنم که می‌شد در مذاکره حداقل جنگ را به تأخیر انداخت، اگر مذاکره دیپلماتیک‌تر و با موضع‌گیری‌های مناسب‌تری پیش می‌رفت.»

بازگشت ترامپ و فشارهای حداکثری

یکی دیگر از محورهای کلیدی در دفاع از عباس عراقچی، تحولات بین‌المللی و بازگشت دونالد ترامپ به کاخ سفید است. حامیان وزیر خارجه معتقدند که این تحول، همراه با سیاست فشار حداکثری و تغییر رویکرد ایالات متحده در قبال ایران، فضای دیپلماسی کشور را در هشت ماه گذشته به کلی دگرگون کرد. به باور آن‌ها، رئیس‌دفتر سیاسی حماس، در منطقه، فضای امنیتی و سیاسی ایران و خاورمیانه را به شدت ملتهب کرد و عملاً بسیاری از تصمیم‌گیری‌های دیپلماتیک را تحت تأثیر قرار داد. ضمن آنکه تداوم ماجراجویی‌های اسرائیل که به پاسخ تهران، ذیل مجموعه عملیات‌های وعده صادق منجر شد و نهایتاً شاهد جنگ ۱۲ روزه نیز بودیم، به شکنندگی هر چه بیشتر وضعیت سیاست خارجی ایران انجامید. در چنین شرایطی، به باور حامیان، وزارت امور خارجه و شخص عراقچی امکان چندانی برای ابتکار عمل و طراحی استراتژی‌های بلندمدت نداشتند و عمدتاً درگیر مدیریت بحران‌ها و واکنش‌های فوری بودند. این گروه معتقدند عملکرد عراقچی را باید در بستر همین محدودیت‌ها سنجید، نه صرفاً از منظر نتایج کوتاه‌مدت. اما در مقابل، محمد صدر، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، انتقادات جدی به نحوه عملکرد و حتی ادبیات وزیر خارجه وارد می‌کند. او در گفت‌وگویی تأکید کرده است که «وزیر خارجه باید دیپلماتیک صحبت کند، نظامی که نیست. احساس می‌کنم برخی سخنان او با نگاه به سیاست داخلی است. وزیر خارجه اگر وارد مسائل سیاست داخلی شود، مطمئن باشید مشکل پیدا می‌کند.» صدر با اشاره به مذاکرات و فرصت‌های از دست‌رفته نیز گفته بود که «مذاکرات را باید زودتر شروع می‌کردیم، دیر شروع کردیم و در مذاکره هم باید بیشتر بازی

ساختار – کارگزار و محدودیت‌های نهادی

موافقان عباس عراقچی بر این باورند که هرگونه ارزیابی از عملکرد او باید با در نظر گرفتن ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران انجام شود. به گفته آن‌ها، در جمهوری اسلامی، خطوط کلان

عملاً محدودیت‌هایی جدی برای وزیر خارجه ایجاد کرده‌اند که امکان اجرای برنامه‌ها و ابتکارات بلندمدت را با چالش مواجه کرده است. از این منظر، عملکرد عباس عراقچی می‌بایست نه تنها براساس نتایج ملموس فوری، بلکه با توجه به توانمندی‌ها و محدودیت‌های موجود در چارچوب سیاست خارجی کشور مورد ارزیابی قرار گیرد.

بحران‌های همزمان و فضای امنیتی سنگین

حامیان عباس عراقچی معتقدند دولت چهاردهم در شرایطی کار خود را آغاز کرد که کشور با مجموعه‌ای از بحران‌های بی‌سابقه مواجه بود. از همان روز نخست، ترور اسماعیل هنیسه، مذاکرات بین‌المللی، مسیر تازه‌ای برای ارتقای جایگاه کشور در سطح منطقه‌ای و جهانی رقم زد. انتظار می‌رفت حضور او در وزارت امور خارجه، توان عملیاتی دستگاه دیپلماسی را تقویت کند، ابتکار عمل را بازگرداند و از فرسایش سیاست خارجی جلوگیری کند. اما اکنون، پس از گذشت یک سال، کارنامه عباس عراقچی با انتقادات گسترده‌ای از سوی چهره‌های برجسته در عالم سیاست، دیپلماسی و رسانه مواجه شده است؛ انتقاداتی که طیف وسیعی از مسائل را شامل می‌شود؛ از اظهارنظرهای جنجالی و گاه غیرتخصصی وزیر خارجه در موضوعات حساس بین‌المللی، تا نحوه مدیریت بحران‌های فوری و پیچیده و نیز شیوه مواجهه با فشارها و تهدیدهای داخلی و خارجی. علاوه بر این، ساختار نهادی و سیاست‌گذاری در وزارت امور خارجه نیز به عنوان یکی از محورهای اصلی نقد مطرح شده است؛ جایی که به باور منتقدان، محدودیت‌های نهادی و عدم توانایی در اتخاذ تصمیمات مستقل، به شکل قابل توجهی ظرفیت مانور و ابتکار عمل وزیر را کاهش داده است. با این حال، نباید نادیده گرفت که حامیان عراقچی معتقدند این انتقادات اگر چه جدی و به ظاهر موجه به نظر می‌رسند اما باید در بستر شرایط ویژه و بی‌سابقه‌ای که کشور با آن مواجه بوده بررسی شوند. مجموعه‌ای از بحران‌های همزمان، فشارهای بین‌المللی، تحولات منطقه‌ای و حتی مسائل امنیتی داخلی،



نزاع تازه در قلب جنبش ترامپ بر سر سیاست خارجی

اول آمریکا یا اول اسرائیل؟

شکاف در جنبش ترامپ نشان می‌دهد «اول آمریک» دیگر معنای واحدی ندارد

جنبش «ماگا» که با محوریت شعار «اول آمریکا» به رهبری دونالد ترامپ شکل گرفت، اکنون با بحرانی درونی روبه‌روست. در حالی که چهره‌هایی مانند بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، معتقدند هرگونه انتقاد از اسرائیل با اصول ماگا در تضاد است، بخشی از وفاداران به ترامپ در آمریکا نگاه متفاوتی دارند. این گروه معتقدند منافع آمریکا نباید به‌طور مطلق در خدمت اسرائیل قرار گیرد، به‌ویژه وقتی سیاست‌های تل‌آویو در غزه با بحران انسانی و اتهام نسل‌کشی همراه است. این شکاف نشان می‌دهد تعریف «ماگا» بودن در میان محافظه‌کاران آمریکایی در حال تغییر است و پرسش‌های تازه‌ای درباره اولویت‌های این جنبش مطرح می‌شود.

در همین راستا بنیامین نتانیاهو در مصاحبه‌ای با رسانه محافظه‌کار برت‌بارت تأکید کرد که مخالف سیاست‌های اسرائیل هستند، نمی‌توانند عضو واقعی جنبش ماگا باشند. او با اشاره به درگیری اسرائیل و ایران گفت: «هیچ‌کس نمی‌تواند همزمان طرفدار ایران باشد و ادعای حمایت از ماگا را داشته باشد.» اما این تلاش برای بازتعریف ماگا با واکنش بخشی از پایگاه حامی ترامپ روبه‌رو شد. زیرآب‌سپاری از چهره‌های شاخص ماگا، از جمله مارجوری تیلور گرین و تاکر کارلسون، از مخالفان جدی سیاست‌های اسرائیل در غزه هستند و حتی برخی اقدامات تل‌آویو را «نسل‌کشی» توصیف می‌کنند. این تعارض، شکاف عمیق در درون ماگا را آشکار کرده است.



مارجوری تیلور گرین: صدای معترض در قلب ماگا

مارجوری تیلور گرین، نماینده جمهوری خواه کنگره و از وفاداران ترین حامیان ترامپ، شاید برجسته‌ترین نمونه این اختلاف باشد. او در حالی که خود را یک آمریکایی مسیحی، طرفدار سلاح و طرفدار ترامپ معرفی می‌کند، به‌شدت از سیاست‌های اسرائیل در غزه انتقاد کرده است. گرین نخستین چهره جمهوری خواه در کنگره بود که جنگ اسرائیل در غزه را «نسل‌کشی» خواند و بارها در شبکه اجتماعی ایکس بر بحران انسانی در این منطقه تأکید کرد. او حتی گفت به‌عنوان یک مسیحی آمریکایی نمی‌تواند نسبت به مرگ کودکان و غیرنظامیان در غزه بی‌تفاوت باشد. این مواضع، او را هدف انتقاد لابی‌های حامی اسرائیل، از جمله آئیپک، قرار داده است.

تاکر کارلسون و مرزبندی با جمهوری خواهان سنتی

تاکر کارلسون، مفسر سرشناس و یکی از محبوب‌ترین چهره‌های رسانه‌ای در میان هواداران ترامپ نیز موضعی مشابه گرین دارد. او بارها در برنامه‌هایش بمباران غزه را محکوم کرده و حتی در مصاحبه‌ای با ستان‌تد کرو، به چالش کشیدن حمایت بی‌چون و چرای جمهوری خواهان سنتی از اسرائیل را آشکارا مطرح کرد.

کارلسون با اشاره به شعار «اول آمریکا» تأکید کرده است که منافع ایالات متحده نباید قربانی مداخلات خارجی یا منافع کشورهای دیگر شود. این نگاه با گفت‌وگوهای محافظه‌کاران

حزب جمهوری خواه در دوران بوش – چنی تفاوت اساسی دارد؛ چریانی که همواره حامی مداخلات نظامی و حمایت نامحدود از اسرائیل بوده است.

نئومحافظه‌کاران و تلاش برای حفظ هژمونی در حزب جمهوری خواه

چهره‌هایی مانند تد کروزر و لیندزی گراهام همچنان مدافع گفت‌وگو سنتی جمهوری خواهان در سیاست خارجی هستند. آنها براساس خوانشی مذهبی و ژئوپلیتیکی، حمایت از اسرائیل را بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت جمهوری خواهی می‌دانند و تلاش می‌کنند ماگا را در همان چارچوب قدیمی تعریف کنند اما واقعیت این است که ظهور ترامپ با شعار «با یان جنگ‌های بی‌پایان» و تمرکز بر منافع داخلی آمریکا، پایگاه حزب جمهوری خواه را تغییر داده است. نسل جدیدی از رأی‌دهندگان جمهوری خواه، به‌ویژه پس از جنگ‌های عراق و افغانستان، نگاه انتقادی‌تری به مداخلات خارجی دارند و از سیاست‌های تهاجمی سنتی فاصله گرفته‌اند.

بحران هویت در ماگا: «اول آمریکا» یا «اول اسرائیل»؟

اختلاف بر سر اسرائیل، در واقع تقابل دو رویکرد متفاوت در درون ماگاست: یک فشار برای خنثی‌سازی سبک‌گردان‌مانده داخلی، و یک تأکید بر رویکرد سنتی جمهوری خواهان بازمی‌گردد که حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل را اصل ثابت سیاست خارجی می‌داند. رویکرد دوم ناظر به «ماگای جدید» است که منافع آمریکا را مقدم بر هر ملاحظه

خارجی قرار می‌دهد و خواستار محدود شدن مداخلات ایالات متحده در خارج از مرزهاست. وقتی نتانیاهو می‌گوید مخالفان اسرائیل نمی‌توانند عضو ماگا باشند، در واقع می‌گوید این جنبش را در چارچوب منافع اسرائیل بازتعریف کند؛ در حالی که شعار «اول آمریکا» ذاتاً با چنین نگاهی در تعارض است.

آینده جنبش ماگا

و سیاست خارجی جمهوری خواهان شکاف بر سر اسرائیل احتمالاً در انتخابات ۲۰۲۴ و پس از آن نیز ادامه خواهد داشت. اگر چه ترامپ در دوره ریاست جمهوری خود روابط نزدیکی با اسرائیل داشت اما پایگاه حامی او دیگر حاضر نیست بدون قید و شرط از سیاست‌های تل‌آویو حمایت کند. مارجوری تیلور گرین با شعار «تنها اول آمریکا» و تاکر کارلسون با انتقادهای صریح از مداخلات خارجی، نشان داده‌اند که بخشی از ماگایه‌دنیال بازتعریف سیاست خارجی جمهوری خواهان است؛ سیاستی که در آن منافع آمریکا نه منافع متحدان خارجی، در اولویت قرار گیرد. اختلافات درونی ماگا بر سر اسرائیل فراتر از یک بحث سیاسی ساده است؛ این شکاف بیانگر بحران هویت در جنبشی است که زمانی با شعار «اول آمریکا» آغاز شد اما اکنون میان اولویت‌های داخلی و فشارهای خارجی سرگردان مانده است. آینده این جنبش به این بستگی دارد که آیا می‌تواند تعریف منسجم‌تری از هویت و اصول خود ارائه دهد یا همچنان میان وفاداری به متحدان سنتی و شعارهای پوپولیستی داخلی در نوسان خواهد بود.



بیش از ۲۵مسیر ریلی شگفت‌انگیز در اروپا، سالانه میلیون‌ها گردشگر را به سفری آرام و جذاب دعوت می‌کند

سفری رویایی در اروپا با قطار



رامتین لطیفی
نویسار بین‌الملل

سفر با قطار در اروپا بیش از یک جابه‌جایی ساده است؛ تجربه‌ای که روح و قلب را نوازش و به مسافر اجازه می‌دهد با ریتم آرام عبور از ریل‌ها، در دل طبیعت و تاریخ غرق شود. این سفرها که در نظرسنجی‌های معتبر لولنی پلنت به‌عنوان «بهترین راه کشف روح اروپا» ستایش شده‌اند، فرصتی برای آرامش، تامل و لذت بردن از مناظر بی‌نظیر قاره سبز فراهم می‌کنند. برخلاف شتاب دنیای مدرن، در قطار می‌توان کتاب خواند، با همسفران گپ زد یا به تماشای جنگل‌های انبوه و کوه‌های سر به فلک کشیده نشست. کاربران شبکه‌های اجتماعی، مانند ایکس، این تجربه را «جادویی» و «خاطر‌ناگیز» توصیف می‌کنند؛ جایی که نسیم کوهستانی، صدای آبشارها و منظره دریاچه‌ها، بخشی از داستان سفر می‌شود. این سفرها نه تنها نوستالژیک‌اند، بلکه با تولید آلودگی کمتر نسبت به هواپیما، انتخابی سبز و مسئولانه برای محیط‌زیست به‌شمار می‌روند.

مسیرهای ریلی اروپا، گنجینه‌ای از زیبایی و تنوع‌اند که هر یک قصه‌ای منحصربه‌فرد را روایت می‌کنند. «وینز سیمپلن-اورینت اکسپرس»، نامی افسانه‌ای، از پاریس به ونیز می‌رود و مسافران را در سفری دو روزه از میان قلعه‌های باشکوه آلپ عبور می‌دهد؛ در این مسیر، شهرهای تاریخی مانند فلورانس و پاریس چون نگین‌هایی در خشان در برابر چشمان مسافران ظاهر می‌شوند. در نروژ، راه‌آهن فلام، تندترین خط استاندارد جهان، طی یک ساعت، مسافران را از میان فیوردهای

یکر، آبشارهای خروشان کیوسفوسن و ۲۰ تونل وحشی همراه خود می‌برد و امکان دوچرخه‌سواری و پیاده‌روی در دره فلام را هم فراهم می‌کند. خط کایل اسکاتلند، از اینورنس به کایل آف لوجلش، در ۹۲ کیلومتر منظر جذاب را با کوه‌ها، جنگل‌ها، رودخانه‌ها و گوزن‌های وحشی به نمایش می‌گذارد و به قلعه تاریخی ایلین دوتان نزدیک است. برنینا اکسپرس سوئیس که میراث جهانی یونسکو است، از چور به تیرانو ایتالیا می‌رود و در ارتفاع ۲۲۵۳ متری، بالاترین گذرگاه ریلی اروپا، چشم‌اندازهایی از یخچال مور تراشش و دریاچه‌های لـج نیر و لاگو بیانکو را هدیه می‌دهد. خط ستل-کارلایل انگلیس، از میان پارک ملی یورک‌شایر دیلز، با پل ریبِل‌هد و تونل‌های بلند و طولانی، منظر روستایی آرام را به تصویر می‌کشد. اکسپرس سینگو تیره ایتالیا نیز با عبور از روستاهای رنگارنگ ریوماجیوره و مونترسو، سواحل مدیترانه و مسیر پیاده‌روی آبی را به مسافران نشان می‌دهد. مسیرهای جدید ۲۰۲۵، مانند بروکسل به ونیز از میان آلپ اتریش یا سارایوو به موستار بوسنی با رودخانه‌های فیروزه‌ای، به این فهرست افزوده شده‌اند. امکانات قطارهای اروپایی، از تجملاتی تا اقتصادی، برای هر سلیقه و بودجه‌ای طراحی شده‌اند. قطارهای لوکس مانند وینز سیمپلن-اورینت اکسپرس، با کابین‌های ارت دکوری دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، خدمتکار اختصاصی، غذاهای لذیذ فرانسوی، صبحانه‌های خصوصی و موسیقی زنده، سفری اشرافی را رقم می‌زنند. سوئیت‌های گراند این قطار، با حمام‌های مرمری و بوفه بی‌پایان، از ۴۵۰۰ پورو برای مسیر لندن به ونیز شروع می‌شود و برای سفرهای

عکس روز

غزه در خون و خاکستر

بیش از ۷۰۰روز از نسل‌کشی رژیم صهیونیستی در غزه می‌گذرد و آمارهای هولناک، عمق فاجعه‌ای انسانی را به تصویر می‌کشند



زندگی‌شان دست‌وپنجه نرم کنند. بیماری‌های واگیردار به دلیل نبود دارو و شرایط غیربهداشتی، جان هزاران نفر را تهدید می‌کند و غزه را به لبه پرتگاه مرگ جمعی کشانده است.

شهادت و مفقودی؛ زخمی بر قلب غزه

تا روز هفتصدم این فاجعه، ۲۳۷۳۱ نفر یا به شهادت رسیده‌اند یا مفقود شده‌اند. در میان این قربانیان، بیش از ۲۰ هزار کودک و ۱۲۵ هزار زن دیده می‌شوند که زندگی‌شان در این جنگ شوم خاموش شد. هزار کودک زیر یک سال و ۴۵۰ نوزاد تازه متولدشده نیز قربانی این جنایات شده‌اند. کادر پزشکی با ۱۶۷۰ شهید، خبرنگاران با ۲۴۸ قربانی و امدادگران با ۱۳۹ کشته، این ادعا، تنها بخشی از فاجعه‌ای را نشان می‌دهند که سلامت مردم غزه را به ورطه نابودی کشانده است.

آموزش در سایه ویرانی

کودکان غزه از حق تحصیل محروم شده‌اند. ۹۵ درصد مدارس این منطقه آسیب دیده و بیش از ۱۳۵ هزار دانش‌آموز از آموزش بازمانده‌اند. ۱۲۵۰۰ دانش‌آموز ۱۰۳۸ معلم و استاد نیز در این جنگ به شهادت رسیده‌اند. آماري که نشان‌دهنده هدف‌گیری عمدی آینده و فرهنگ این سرزمین است.

زخمی‌ها و فاجعه انسانی

این جنگ ۱۶۲۰۰۵ زخمی بر جای گذاشته که ۴۸۰۰ نفر از آنها دچار قطع عضو و ۱۲۰۰ نفر دچار فلج یا نابینایی شده‌اند. بیش از ۵۶۳۲۰ کودک یتیم و ۲۱۱۸۲ زن بیوه، حالا باید با فقدان عزیزان و ویرانی

کیوسک



نیویورک پست آمریکا، عکس و تیتیر این شماره خود را به سالگرد حادثه ترور یستی ۱۱سپتامبر اختصاص داد و گفت بیش از ۵۰ هزار نفر از نزدیکان قربانیان این حادثه به سلطان مبتلا شده‌اند.

مورنینگ استار انگلیس مدعی شد که دولت بریتانیا در جنایت جنگی شریک اسرائیل است و هواپیماهای اسرائیلی که مشغول کشتار مردم غزه هستند، باک‌شان را با سوخ‌رسان‌های بریتانیایی پر می‌کنند.



چهره روز

هشتاد و دومین دوره جشنواره فیلم ونیز با اهدای «شیر طلایی» به جیم جارموش، کارگردان برجسته آمریکایی، برای فیلم «پدر، مادر، خواهر، برادر» به پایان رسید. این فیلم، اثری تأمل‌برانگیز و به شدت شخصی، روایتگر روابط پیچیده خانوادگی است که با سبک مینیمال و شاعرانه جارموش، مخاطبان را مسحور کرد. جارموش که از پیشگامان سینمای مستقل محسوب می‌شود، با این جایزه بار دیگر جایگاه خود را به‌عنوان یکی از نوآوران هنر هفتم تثبیت کرد. آثار او، از «قهوه و سیگار» تا «پتر سون»، همواره با نگاهی غیرمتعارف به زندگی روزمره و انسانی، تحسین منتقدان را برانگیخته‌اند. جشنواره ونیز که یکی از معتبرترین رویدادهای سینمایی جهان است، امسال نیز با انتخاب جارموش نشان داد که همچنان به سینمای هنری و خلاق وفادار است. این جایزه، بیستمین افتخار بزرگ جارموش در کارنامه‌ای پر بار است که او را به یکی از تأثیرگذارترین فیلمسازان معاصر بدل کرده است.

بنگه دنیا

روز ملی نصیحت...

از روز ملی پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های آمریکا چه می‌دانیم؟



نخستین دوشنبه ماه سپتامبر در آمریکا «روز کارگر» است؛ روزی که ریشه در مبارزات کارگری دارد اما آمریکایی‌ها آگاهانه آن را از دوم ماه مه جدا کردند تا کارگران‌شان با جنبش‌های جهانی ضد امپریالیستی همسو نشوند. جالب آنکه بلافاصله پس از این مناسبت، در اولین یکشنبه بعد از روز کارگر، مراسم دیگری در تقویم آمریکایی‌ها جای گرفته است: «روز ملی پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها». به این ترتیب، جامعه آمریکایی همانطور که روزی ویژه برای مادران و پدران کنار گذاشته، جایگاهی مستقل هم برای نسل سالمندان خانواده تعریف کرده است؛ نسلی که نه‌فقط والدین دیروز که معلمان خاموش و حافظان خاطره‌های جمعی‌اند.

تاریخچه

ماجرا به سال ۱۹۶۹ بازمی‌گردد؛ زمانی که راسل کاپر ۹ ساله، با شور کودکانه انگاهی ژرف، نامه‌ای به ریچارد نیکسون نوشت. او به رئیس‌جمهور وقت آمریکا پیشنهاد کرد روزی را به افتخار پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها اختصاص دهد. پاسخی که از کاخ سفید دریافت کرد، رسمی اما امیدبخش بود: روزمری وودز، منشی ویژه نیکسون، به او نوشت که این پیشنهاد مورد توجه قرار گرفته اما پیگیری آن بر عهده کنگره خواهد بود. از آن پس، این ایده به دست زنی اهل ویرجینیا به نام ماریان مک‌کواد افتاد؛ زنی که معتقد بود جوانان باید قدر سالمندان را بدانند و از تجربه‌های‌شان بیاموزند. مک‌کواد جوانان را تشویق می‌کرد «پدر بزرگ و مادر بزرگ خود را به فرزندی بپذیرند»، با زندگی آنان آشنا شوند و درباره رنج‌ها و آرزوهای‌شان پرس‌و‌جو کنند. پیگیری‌های او سرانجام در سال ۱۹۷۷ به ثمر نشست، وقتی سناتور راندولف لایحیه‌ای به سنای ارائه داد تا اولین یکشنبه سپتامبر پس از روز کارگر هر سال، به نام روز ملی پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها شناخته شود. کنگره این طرح را تصویب و در سوم اوت ۱۹۷۸، جیمی کارتر اعلامیه رسمی آن را امضا کرد. نخستین جشن این روز سال بعد برگزار شد و به سرعت در فرهنگ عمومی آمریکا جا افتاد. اکنون نه‌تنها در آمریکا بلکه در کشورهای چون مکزیک، برزیل، سنگاپور و استرالیا نیز این مناسبت گرامی داشته می‌شود.

آداب و رسوم

شاید مهم‌ترین ویژگی این روز، تنوع آن در

خانواده‌های مختلف باشد. برخی آن را با جشن و دورهمی خانوادگی برگزار می‌کنند و برخی دیگر در سکوت و صمیمیت خانه‌های کوچک‌شان، اما چند رسم مشترک تقریباً همه‌جا دیده می‌شود: آلبوم‌های خاک‌گرفته بیرون می‌آیند و عکس‌های سیاه و سفید، بهانه‌ای می‌شوند برای مرور خاطرات دهه‌ها زندگی. مادربزرگ‌ها که اغلب به دست‌پخت‌شان شهراند، در این روز بهترین غذاهای زندگی‌شان را دوباره می‌پزند و البته چشم‌شان به ذائقه پدربزرگ‌ها هم هست. در گوشه‌ای دیگر، پدربزرگ‌ها ابزارهای قدیمی و جعبه‌های چوبی‌شان را مرتب می‌کنند و نوه‌ها هم در پارکینگ یا حیاط خانه دست به کار می‌شوند. یکی از نصیحت‌های طولانی سالمندان است: نصیحت‌هایی که شاید بارها شنیده باشند اما در این روز با حوصله و احترام گوش می‌سپارند. موسیقی معروف «ترانه‌ای برای پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها» اثر جانی بریل هم در بسیاری از خانه‌ها پخش می‌شود و فضای جشن را رنگین‌تر می‌سازد. هدیه دادن گل گاوزبان، گیاهی که در فرهنگ غربی نماد صداقت و آرامش است نیز رسم رایجی است. علاوه بر این، بسیاری از خانواده‌ها پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها را برای چکاپ‌های دوره‌ای

ترندهای پنج کشور جهان در گوگل



طولانی‌ترین تشویق تاریخ سینمای جهان برای فیلم «هند رجب»



فیلم «هند رجب»، اثری تأثیرگذار که داستان زندگی و شهادت یک دختر بچه فلسطینی را به تصویر می‌کشد، در جشنواره بین‌المللی فیلم ونیز ۲۰۲۵ با استقبالی بی‌سابقه روبه‌رو شد و رکورد طولانی‌ترین تشویق تاریخ جشنواره‌های سینمایی را به خود اختصاص داد. این فیلم که روایتگر جنایات ارتش رژیم صهیونیستی در غزه و شهادت این کودک بی‌گناه است، توانست قلب تماشاگران را به تسخیر درآورد و احساسات عمیقی را در میان مخاطبان برانگیزد. به گزارش مرکز اطلاع‌رسانی فلسطین، در جریان نمایش این فیلم در سالن اصلی جشنواره ونیز، تماشاگران به مدت بیش از ۲۲ دقیقه به صورت مداوم به تشویق ایستاده پرداختند. سالن مملو از جمعیت بود و حاضران با شعارهای «آزادی برای فلسطین»، آزادی برای فلسطین» به استقبال این فیلم رفتند. این صحنه نه‌تنها نشان‌دهنده قدرت هنری و سینمایی این اثر بود، بلکه بازتاب‌دهنده همبستگی جهانی با آرمان مقاومت فلسطین و محکومیت جنایات رژیم صهیونیستی محسوب می‌شود. این تشویق طولانی که در تاریخ جشنواره‌های سینمایی بی‌سابقه بوده، نشان از تأثیر عمیق داستان «هند رجب» و پیام انسانی و مقاومتی آن دارد. فیلم با روایتی ساده اما عمیق، موفق شد صدای مظلومیت مردم فلسطین را به گوش جهانیان برساند و توجه مخاطبان بین‌المللی را به جنایات رخ داده در غزه جلب کند. این رویداد بار دیگر ثابت کرد که هنر سینما می‌تواند ابزاری قدرتمند برای انتقال پیام‌های انسانی و بیداری وجدان‌های جهانی باشد.

پروژه

بهرام بیضایی در پیام‌اش برای جشنواره ونیز، تصویری از فیلم **چهل ساله‌اش** به جهان مخابره کرد: «حالا درست چهل سال از فیلمبرداری «باشو، غریبه کوچک» در شمال و جنوب ایران می‌گذرد. تابستان گرمی بود، مثل همین روزها؛ هر حرفی که در آن جنگ ستوده نمی‌شد به تهدید و قویا ممنوع بود. ولی آیا پناه دادن به یک کودک مهاجر جنگ‌زده هم ممنوع بود؟ با این فیلم همکاران ریشه کار مرا در کانون زدند و فیلم نزدیک به چهار سال کنار نهاده شد، ولی امروز چهل سال بعد با کمال فروتنی به همه قربانیان بی‌گناه آن جنگ هشت‌ساله درود می‌فرستم و نفرین می‌ماندم به همه سودبران هر جنگی.»



❖ **داستان عشق و صلحی که فرای زبان خلق شد** داستان باشو، اول بار به ذهن سوسن تسلیمی رسید. «روزهای جنگ است. فکر کردم این‌که پسر کی از مناطق جنوبی جنگ‌زده فرار کند و از شمال کشور سر درآورد، چه داستان خوبی خواهد بود. این را برای بهرام بیضایی تعریف کردم، گفت توقیفش می‌کنند. گفتم توقیف نمی‌کنند؛ پیام داستان، صلح و عشق است، این‌که دو نفری که زبان یکدیگر را نمی‌شناسند، فرای زبان باهم ارتباط برقرار می‌کنند.» باشو از ذهن سوسن تسلیمی شکل گرفت و با روایت بهرام بیضایی ساخته شد.

❖ **فیلمی از جنگ، اما دور از جنگ**

سال ۱۳۶۴ است، در میانه جنگی طاقت‌فرسا و کشدار، بهرام بیضایی فیلمی از جنگی می‌سازد که مفهومی دیگر از لشکرکشی و تصاحب خاکی دارد. او فیلمی از عشق می‌سازد، از عشق و صلحی که در دل جنگ وجود دارد؛ جایی دور از گلوله و آتش‌هایی که نفرت و مرگ را انتشار می‌دهند. غریبه‌ای کوچک که از دل جنگ خودش را به شمال کشور رساند و در خانه نایی جان، آرام گرفت. اما پیام صلح و عشق به تعبیر دیگری خوانده و فیلم توقیف شد.

❖ **باشو، از جهنم فرار کرد و در جهنم گیر افتاد**

«اگر نشود یک «باشو غریبه کوچک» ساخت، پس چه‌کار می‌شود کرد؟» خاطره فیلم بعد از سال‌ها در ذهن کارگردان با توقیف‌اش گره خورده است. «باشو غریبه کوچک را نمی‌توانم در ذهنم به یاد بیاورم، مگر آنکه با اتفاقاتی که بر سرش آمد به یاد بیاورمش. حالا دیگر نیتی که در این فیلم هست را همه تشخیص می‌دهند، اما نمی‌دانم چرا این نیت باید تبدیل به جهنمی برای ما می‌شد. باید کسانی را که توانستند جهنمی از این فیلم برای سازندگانش که با حسن نیت و عشق فیلمی را برای ادای احترام به آوارگان جنگ ساختند، تحسین کنم. فیلم چهار سال و نیم توقیف بود.»

❖ **همه چیز با یک تصادف تمام شد**

داستان توقیف با یک تصادف تمام می‌شود. بیضایی داستان آن سلسله اتفاقات تصادفی را که درنهایت منجر به پایان ممنوعیت باشو شد، چنین تعریف می‌کند: «اگر در خیابان رضا برهانی را نمی‌دیدم که کتابش تازه از توقیف درآمده بود و او تصادفاً کسی را نمی‌شناخت که کتابش را از توقیف درآورده بود و او تصادفاً از من نمی‌پرسید که چه می‌کنی؟ و من تصادفاً نمی‌گفتم سه فیلم بعد از انقلاب توقیف‌اند و او کنجکاو این موضوع نمی‌شد و درمورد این مسئله حرف نمی‌زدیم و نمی‌رفت و به آن آقا نمی‌گفت و آن آقا پادرمیانی نمی‌کرد که اصلاً فیلم را یک‌بار ببینند و فکر کنند این فیلم چرا توقیف است؟ شاید هیچ‌وقت فیلم از توقیف درنی‌امدا! اگر این فیلم به زمان خودش نشان داده می‌شد شاید زندگی بسیاری تغییر می‌کرد، یا حداقل زندگی بسیاری بدتر نمی‌شد.»

❖ **کوران حوادثی که دو دهه ایران را دربرگرفت**

جنگ آن روزها، مفهوم دیگری داشت، تصویری از بمب‌ها، گلوله‌ها، خاک‌ریز و اشغال سرزمین. سینمای ایران پر بود از تصاویر انفجارهای بی‌امانی که شهرهای ایران و عراق را درهم می‌کوبید. گلوله‌هایی که شلیک و تن‌هایی که بی‌جان می‌شدند، اما جنگ چهره دیگری هم برای مردم



سفری چهل‌ساله از جنوب ایران تا ونیز

سینمادیگر «باشو» ندارد

❖ **دیگر با کدام «غریبه کوچک» می‌توان پیام عشق و صلح را از دل جنگ روایت کرد**

عسل آفرپور
 دبیر فرهنگ و هنر

جشنواره فیلم ونیز، در هشتاد و دومین دوره، جایزه بخش کلاسیک خود را به «باشو غریبه کوچک» اهدا کرد. در روزهایی که سینمای ایران به دنبال ساخت فیلم‌هایی از جنگ است، جایزه تازه برای فیلم بهرام بیضایی پیام‌آور مفاهیمی است که امروز نادیده گرفته می‌شوند. نمایشی از جنگ که هنوز زنده است. نمایشی از آن‌سوی گلوله و آتش که میان مردم شکل می‌گیرد. تصویری از اتحاد و هم‌یاری‌ای که در اوج دشمنی و کشتار اتفاق می‌افتد. تصویری که امروز جای خالی‌اش نه تنها در بطن جامعه‌ای که جنگ از سر گذرانده که در جامعه به ظاهر آرام هم به شدت احساس می‌شود...

به یاداحمد پژمان نخستین خالق موسیقی تلفیقی غربی وایرانی

مردی که می‌خواست ایرانی بماند



گفته می‌شود روزی که در امتحان رشته زبان انگلیسی دانشگاه به اعتراض برگه سوالات را پاره کرد و از جلسه امتحان بیرون زد راهش را در موسیقی گشود و آن روز نقطه چرخش اقبال به‌او، برای آینده فرهنگ و هنر ایران شد. پیش از شش ماه نامش به عنوان یکی از اساتید بزرگ موسیقی ایرانی مطرح بود و آثارش گستره متنوعی از موسیقی سمفونیک غربی، باله، اپرا، موسیقی ردیف دستگاهی، موسیقی نواحی و محلی، موسیقی پاپ لس‌آنجلسی و موسیقی متن فیلم‌ها را شامل می‌شد. نبوغ و خلاقیت ذهن احمد پژمان آهنگساز، که در نود سالگی رخ در نقاب خاک کشید آنقدر بود که تا روزهای آخر عمرش نت‌نویسته‌های هنرجویان، دوستان و شاگردانش را بررسی و نکته‌ها را در قالب پیشنهاد ارائه کند و برای موسیقی ایران هنرمند و آموزگار نستوه باشد. خانم پرونده عمر پژمان، تنها پایان زندگی یک آهنگساز برجسته و صاحب روش و بی‌همتا نیست، بلکه پایان شصت سال تلاش هنرمند بی‌ا‌دا و بی‌مانندی بود که می‌خواست در ساخته‌هایش به شیوه موسیقی غربی روح ایرانی را بدمد. پژمان به خاطر تعلیمی که در سطح عالی از هر دو بخش موسیقی ایرانی (ردیف-دستگاهی، محلی) در تهران و موسیقی غربی (کلاسیک و پاپ) در وین و نیویورک داشت، در ساخت موسیقی همان دغدغه‌ای را داشت که از پایان دوره قاجار شکل گرفته بود. او زبایی موسیقی‌ای را می‌ستود که ایرانیّت داشته باشد. دغدغه او این بود که در دنیای مدرن امروز چگونه ایرانی‌بمانیم؟ چگونه اثری بسازیم که مدرن‌نیسم ما را نیلعد و هویت ایرانی ما را نکیرد؟ به همین خاطر به راهی از میان این دو رسید؛ استفاده از ملودی‌های محلی ایران و ترکیبش با موسیقی سمفونیک.

چند نسخه از یک اثر در میان اسناد دست‌نویس باقیمانده از احمد پژمان نکات جالبی وجود دارد. مثلاً نسخه دست‌نوشته موسیقی فیلم «سایه‌های بلند باد» یا آنچه در فیلم شنیده می‌شود، تطابق زیادی ندارد. مشخص است که پژمان چند نسخه پانیتور برای این فیلم نوشته و آهنگسازی کرده و نسخه موجود دقیقاً همانی نیست که برای این فیلم سینمایی در لندن ضبط شده و روی اثر موجود است.

گلشیری، فرمان‌آرا و پژمان

او آهنگسازی فیلم‌های زیادی را برعهده داشت و چهار فیلم بهمن فرمان‌آرا به آهنگسازی او بود. چهار فیلمی که براساس داستان‌های هوشنگ گلشیری و با موسیقی متن احمد پژمان ساخته شدند. فرمان‌آرا، نتیجه این تجربیات موفق را برآمده از هم‌نظری بین‌شان در خصوص درهم تنیدگی موسیقی و فیلم می‌داند: «همیشه معتقد بودم که موسیقی به فیلم کمک می‌کند و به آن اصرار داشتیم.»

می‌دانست چه می‌خواهم

ماجرای درخواست ساخت موسیقی فیلم توسط بهمن فرمان‌آرا چنین روایتی دارد، «برای فیلم از احمد پژمان خواستم موسیقی متن بسازد؛ چراکه آهنگسازی او برپرو شاعر نیمه‌که در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان انجام شده را شنیده بودم. وقتی به‌او گفتم موسیقی فیلم را بسازد گفت تا حالا نساخته‌ام. گفتم من می‌دانم چه می‌خواهم. اگر می‌خواهی موسیقی متن درست کنی باید همان احساسی که در حین خواندن شعر یا یک مقاله زیبا در دلت می‌شنید را در نظر بگیری؛ دقیقاً برای سینما هم همین است. تنها چیزی که از او خواستم این بود که از سازهای اروپایی استفاده نکند چون فیلم‌های من کاملاً ایرانی بود و به تاریخ این مملکت ربط داشت. دوست نداشتم کسی وسط فیلم‌هایم ویولن بزند. مهم‌ترین مسئله این بود که احمد فهمیده بود من چه می‌خواهم. الان هم شما اگر فیلم «شازده احتجاب» را ببینید اثر موسیقی آن را خیلی خیلی تأثیرگذار می‌دانید. این شروع رقابت ما بود.»

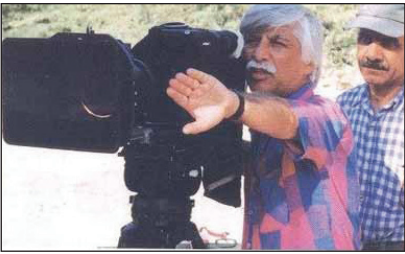
تنها ۴ فریم درآوردیم

«سر فیلم «سایه‌های بلند باد» پژمان به من گفت که بگذار این موسیقی را در لندن ضبط کنم چون آنجا امکانات ضبط بسیار خوبی دارند»؛ فرمان‌آرا این را توضیح می‌دهد. بالاخره هر هنرپه ضبط موسیقی در لندن آماده می‌شود و احمد پژمان به لندن می‌رود و بعد از یک ماه واندی همراه با موسیقی ضبط شده با رکستر سمفونیک لندن برمی‌گردد. «ما فکر می‌کردیم مثل اغلب موسیقی‌هایی که بدون حضور کارگردان ضبط می‌شود باید فریم‌های زیادی از فیلم دربیابوریم تا با موسیقی ساخته شده بخواند. اما وقتی موسیقی و فیلم را کنار هم گذاشتیم فقط ۴ فریم درآوردیم. پژمان آن قدر با دقت یادداشت برداشته و موسیقی را ساخته بود که دقیقاً مطابقت داشت و برای بار دوم به من نشان داد که خیلی عمیق‌تر به موسیقی فیلم توجه کرده. این طور ارتباط ما محکم‌تر از قبل شد.» در نهایت آهنگسازی موسیقی متن فیلم «سایه‌های بلند باد» با رکستر کامل در لندن و بسیار حرفه‌ای ضبط شد تا بزرگ‌ترین پروژه تاریخ سینمای ایران ثبت شود.

نامه وزیر فرهنگ هنر وقت در کشف استعداد پژمان سند اداری جالبی هم در میان اسناد باقیمانده از پژمان وجود دارد. نامه‌ای به امضای مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر دوران پهلوی. او در نامه‌اش به احمد پژمان نوشته «نواری را که فرستاد بد شنیدم». اینکه وزیر به دانشجوی رشته آهنگسازی نامه نوشته و ابراز کرده که اثر او را شنیدم و خوب بود، بسیار نادر است. اساساً چنین مکاتباتی که به سطح اول مدیریت مملکت راه می‌یافته و پاسخ نیز می‌گرفته نکته ظریفی را نشان می‌دهد که چگونه امثال احمد پژمان‌ها تولید می‌شدند.

«زمانیکه با پژمان صحبت یک کار هنری را می‌کردی او اطلاعات زیادی می‌خواست، برای ساخت موسیقی یک فیلم اگر آهنگساز کارش را بلند باشد صد تا سوال راجع به فیلم می‌پرسد، پژمان این گونه بود و ما حتی درباره فریم‌های فیلم نیز با هم صحبت می‌کردیم. تقریباً ۲۵ روز مداوم درباره معنی سایه‌های بلند باد و چیزهای دیگری که از فیلم می‌خواست بداند سوال می‌کرد و یادداشت برمی‌داشت. سوال‌ها عمیق بودند و راجع به همه چیز در فیلم بود.»

اگر سال ۱۳۶۴، «باشو غریبه کوچک» توقیف نمی‌شد، تأثیر اجتماعی زیادی داشت. درک عمومی آدم‌های عادی از مردم جنگ‌زده بیشتر می‌شد. شاید امید به جامعه تزییق می‌شد. سوسن تسلیمی به این تأثیرگذاری شگرف سینما در سال‌های دور معتقد است. سوال اینجاست که آیا اگر امروز واقعیت جامعه همچون آینده‌ای مقابل مردم قرار بگیرد، از امید، صلح و همبستگی با آنان بگوید، تأثیری بر جامعه‌ای خواهد داشت که امروزه بیش از هر زمان دیگری کاهش سرمایه اجتماعی را تجربه می‌کند. برای نیل به این هدف، سینما باید به نقش اجتماعی خود برگردد و نقشی فراتر از سرگرمی برای مردم خسته از زندگی پر فشار ایفا کند، نقشی بیشتر از فیلم‌های پر خشونت و خیانت داشته باشد که این روزها به نام ژانر اجتماعی به خورد مردم داده می‌شود، نقشی بیشتر از فیلم‌های ویژه جشنواره‌ای. شاید اگر سینما به مفهوم خود بازگردد، بتواند بازوی قدرتمندی برای مردم جامعه باشد. همان‌طور که چهل سال پس از روایت داستان پسرک جنوبی، فیلم بهرام بیضایی هنوز یادآور صلح و امنیت است و قدرت سینما به تمامی به رخ کشیده می‌شود؛ قدرت سینما برای عبور از مرزها، عبور از زمان و از زبان.





تحقیق میدانی از مشاوران سایت‌های همسر یابی

ازدواج پشت وپترین سایت‌ها

پشت شعارهای پر زرق و برق
سایت‌های صنعت تنهایی
چه معامله‌ای جریان دارد



پرده‌اول: سمیرا، مجرد

۲۸ ساله، دانشجوی ارشد

همه چیز از یک صفحه عضویت ساده شروع شد. یک سایت همسر یابی با ظاهری شیک، پر از رنگ‌های ملایم و جملات امیدوار کننده. نوشته بود: با ما، شریک زندگی‌ات را با معیارهای دلخواه پیدا کن. فرم ثبت‌نام شامل اطلاعات شخصی، ظاهری، مذهبی و مالی بود.

برای ورود به ماجرا و ثبت نام به عنوان کسی که دنبال همدم و همسر می‌گردد، خودم را سمیرا معرفی می‌کنم: ۲۸ ساله، مجرد، دانشجوی کارشناسی ارشد روانشناسی، ساکن تهران، نه کار دارم، نه درآمد مستقل، اما از خانواده‌ای متوسط هستم.

چند دقیقه بعد از ثبت‌نام، از سوی پشتیبانی سایت تماس گرفته می‌شود. صدای خانمی جوان، پرانرژی و بی‌پرده، رک و صریح. اسمم را صدا می‌کند و می‌گوید: خب سمیرا جون، بریم سر اصل مطلب. چند تا نکته هست که باید زودتر بدونی. اول اینکه ظاهر خیلی مهمه. چهره‌ت خوبه؟

با مکشی عمدی جواب دادم: نه مال. خیلی معمولی‌ام. او هم بدون مکث می‌گوید: باشه. ببین، اگر چهره خیلی خاص نداشته باشی، باید توی بخش‌ای دیگه امتیاز بگیری. مثلاً سن‌ات خوبه، تحصیلات هم همین‌طور. فقط به چیز مهمه: مهریه!

پرسیدم: چه مهریه‌ای باید بنویسم؟ با خنده می‌گوید: ۱۴ سکه با توافقی. اگه ۱۱۰ سکه بنویسی، خب آقایون ردت می‌کنن. الان دیگه مردها دنبال زن کم‌توقع هستند. حتی دختر هم که باشی، مهریه بالا مساویه با صفر خواستگار.

از وی در مورد طیف آدم‌هایی که در سایت هستند سوال می‌کنم و او می‌گوید: همه جور آدم هستند. از کارمند و مهندس گرفته تا پزشک و تاجر. ولی اگه بخوای فقط افراد خاص برات پیام بدن، باید اشتراک ویژه بگیری. اشتراک طلایی برای یک ماه ۲۹۰ هزار تومن. باهاش می‌تونی به پزشک‌ها، مدیرها، ساکنین خارج از کشور و گزینه‌های VIP دسترسی پیدا کنی. اگه اشتراک معمولی بمونی، فقط آقایون عادی می‌تونن پروفایلت رو ببینن.

پرسیدم که آیا تضمینی وجود داره که بهم معرفی انجام بشه؟ جواب می‌دهد: نه عزیزم، اینا همش بستگی به پروفایلت داره. ما ابزار رو فراهم می‌کنیم، اما بقیه‌ش دست خودته. باید پروفایلت رو طوری بچینی‌م که آقایون توجه‌شون جلب بشه تا پیام بدن.

بعد هم پیشنهاد می‌دهد که یک عکس شیک بپندازم که ترجیحا چادری باشه؛ ولی شاد. چرا؟ چون اگر پروفایلم بدون عکس باشد یا عکس تیره بگذارم، احتمال دیده شدنم خیلی پایین می‌آید.

کنجکاو می‌شوم، سوال می‌کنم: می‌تونم همزمان دنبال ازدواج دائم و موقت باشم؟

پاسخ جالبی می‌دهد: موقت توی پروفایل قابل انتخاب نیست، ولی بعضی از آقایون توی چت خصوصی این درخواست رو مطرح می‌کنن. اگه اهلهش نیستی، می‌تونی از همون اول مشخص کنی که فقط دنبال ازدواج دائم هستی. ولی بهت بگم که بعضی از کیس‌های قوی، مخصوصا مردای پولدار، ازت توقع صیغه موقت برای آشنایی دارن. بعدا اگه خوب پیش رفت، میرن سراغ دائم.

اما اگه کسی پیدا نشد، چی؟ هزینه برمی‌گرده؟ سکوت کوتاهی می‌کند و می‌گوید: نه عزیزم، ما فقط عضویت می‌فروشیم. معرفی افراد به انتخاب خودت انجام میشه. ما هیچ تعهدی برای ازدواج یا برگشت هزینه نداریم.

در نهایت، تماس نزدیک به ۲۰ دقیقه طول می‌کشد. بیشتر شبیه جلسه مشاوره فروش و یک معامله است تا کمک برای پیدا کردن همسر. در تمام مدت، حس می‌کنم دارم بین گزینه‌های یک فروشگاه چرخ می‌زنم؛ فقط این‌بار، کالای اصلی خودم بودم.

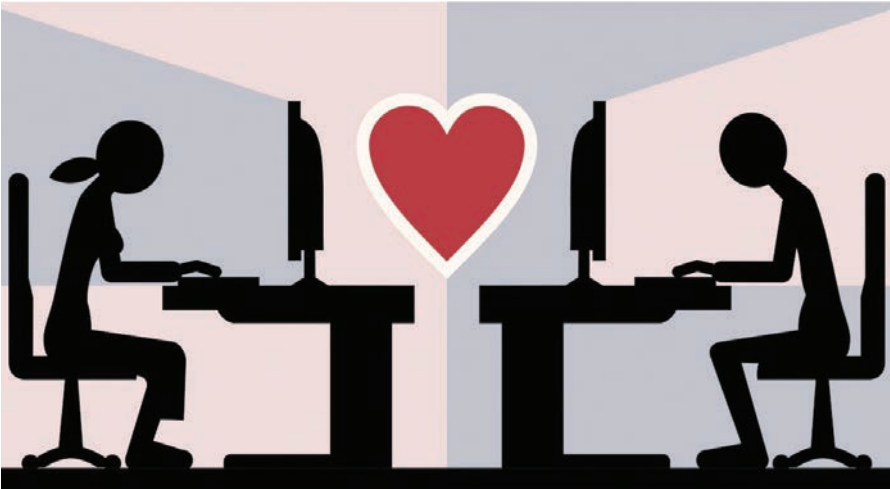
حرف آخر مشاور هم در نوع خودش قابل تأمل است: ببین، ازدواج الان رقابتی شده. باید بدونی چطوری خودتو معرفی کنی. ما کمک می‌کنیم، ولی کارت رو باید بلد باشی.

وقتی تماس را قطع می‌کنم، تنها چیزی که در ذهنم می‌چرخد، این جمله است که عشق در زمانه امروز مهارت می‌خواهد؛ باید در این کار هم همانند مصاحبه‌های شغلی مهارت داشته باشی.

یک لیخند ساختگی، چند خط مشخصات و دکمه‌ای با عنوان ارسال درخواست. این آغاز سفری است که قرار است به ازدواج ختم شود. اما گاهی به پلاتکلیفی، سوءاستفاده، یا فقط یک مکالمه نیمه‌کاره در چت می‌انجامد. صدای زنگ تلفن، همزمان با تردید ذهنی‌ام بلند شد. مانیتور مقابلم، پر از صورت‌های خندان آشنا نبود. آدم‌های ناشناسی بودند که لیخندشان به قدر پرنرنگی فتوشاپ، مشکوک بود. شعارها فریاد می‌زدند: همسر ایده‌آلت همین‌جاست! ولی حس درونی‌ام می‌گوید: اینجا بیشتر شبیه بازار انتخاب است تا جست‌وجوی شریک زندگی. من خبر نگارم. ولی این‌بار نه پشت میکروفون یا دستگاه ضبط صدا. این‌بار در نقش یک زن، پشت تلفن. در قالب سمیرا، الهام، ناهید و مریم... مجرد، مطلقه، مادر تنها، خانه‌دار و شهرستانی که قرار است دنبال شوهر یا همدمی هر چند از نوع صیغه‌اش باشم! با هر تماس، در چهره زنی دیگر فرو می‌ریزم و نقش بازی می‌کنم تا حقیقت را از پشت‌صحنه این سایت‌های به‌ظاهر

پرده‌دوم: الهام، مطلقه، ۳۰ ساله

کارمند وبدون فرزند



اینبار هم بعد از ثبت‌نام در سایت همسر یابی دیگری، حدود نیم ساعت بعد تماس می‌گیرند. نقش من در این پرده، زنی است به نام الهام. بانویی مطلقه، ۳۰ ساله، ساکن تهران، کارمند و با درآمد متوسط که بچه‌ای هم ندارد. با لحن آرام و خجالتی جواب می‌دهم: سبی می‌کنم لحنم طوری باشد که انگار واقعا دنبال ساختن یک زندگی دوباره‌ام.

مشاور با صدایی رسمی و سریع شروع می‌کند به صحبت و زیررگیر سوالاتم می‌گیرد: خانم الهام، اول از همه بگم که برای زن مطلقه شانس هست اما به شرط‌ها و شروطها. همین که مطلقه هستین باعث میشه مهریه بالا رو فراموش کنید. مردهایی که دنبال ازدواج با خانم مطلقه‌اند، مهریه رو اصل نمی‌دونند. بلکه دنبال زن عاقل و کم‌توقع هستند.

بعد، خیلی سریع می‌رود سر اصل مطلب: ما الان به کیس براتون داریم، آقای دکتر ۴۸ ساله‌ای که متخصص ارتوپدی و از مراجعین ثابت سایت ماست. دنبال خانمی مطلقه هستن، چون می‌که تجربه ازدواج رو داشته باشن بهتر. اما به شرط داره: بچه نخواه. اصلا وارد ابد. خودش به پسر ۱۶ ساله داره و گفته دنبال زندگی سبک و بدون تعهد اضافی‌ست.

می‌گویم که مشکلی ندارم و قصد بچه‌دار شدن هم ندارم! کمی سکوت کرده و بعد ادامه می‌دهد. خب خدا رو شکر. حالا باید بچیک نفره‌ای رو فعال کنی که شامل سه معرفی اولیه‌ست که به صورت مستقیم شماره ردوبدل میشه. هزینه‌اش ۶۰۰ هزار تومن. اگر توی سه تا معرفی، مورد مناسب نبود، می‌تونین با پرداخت ۲۵۰ هزار دیگه، سه معرفی بعدی رو بگیرین.

می‌پرسم: یعنی من باید هزینه بدم که فقط معرفی بشم؟ هیچ تضمینی برای موفقیت یا ادامه مسیر نیست؟ مشاور، بی‌هیچ تردیدی جواب می‌دهد: نه عزیزم، هیچ سایت

آینده‌ساز همسر یابی بیرون بکشم. در ظاهر، این سایت‌ها قرار است گره از زندگی جوانان باز کنند. اما پشت تلفن، سوالات عجیب و غریبی مطرح می‌شود که بیشتر از جنس خریدارانه است تا انتخاب همسر و همدم. سوالاتی از این دست که چند کیلو هستی؟ پوستت روشنه؟ مهریه‌ات چنده؟ درآمد داری؟ بچه‌ات با خودته؟ و بعد، فهرستی از گزینه‌ها که باید انتخابشان کنی، اما پیش شرط دارد: اشتراک طلایی، مهریه پایین، عکس چهره واضح و صبر برای درانتظار در صفی که سر نوشتشت معلوم نیست. در این پرونده، من از زاویه دید سه زن با شرایط مختلف وارد این دنیای مجازی می‌شدم. گفت‌وگوها، مکث‌ها، سوالات غیرمنتظره و توصیه‌های بعضا شوکه‌کننده مشاوران سایت‌ها را ثبت کردم: تا عملکرد این سایت‌های همسر یابی را ارزیابی کنم. اینکه آیا آن‌ها حقیقتا به دنبال ازدواج جوانان و تنها مانده‌ها هستند یا فقط بازاری هوشمند برای فروش امید، با تعرفه‌های ماهانه و لیست انتظار؟

در آخرین پرونده نامم نیکی است؛ ۲۴ ساله، مجرد، ساکن تهران، با مدرک فوق لیسانس در رشته مدیریت، شاغل در یک شرکت خصوصی معتبر، دارای درآمد پایدار و خانواده‌ای با فرهنگ. در فرم سایت تأکید می‌کنم که به هیچ وجه دنبال ازدواج موقت نیستم، اهل روابط سنتی هستم و خواستار مردی در بازه سنی ۳۵ تا ۴۵ سال، با تحصیلات دانشگاهی، شغل پایدار و بدون سابقه ازدواج قبلی.

تماس اول، کمتر از یک روز بعد برقرار شد. این‌بار مردی خوش‌بین ولی با لحنی بازاری پشت خط است. صحبت‌مان را با خوش آمدگویی شروع می‌کند: خانم نیکی، شما جزو معدود مراجعین درجه یک ما هستین. هم تحصیل کرده‌اید، هم ساکن تهران، هم درآمد دارید. ما از این تیپ پروفایل‌ها کم داریم.

پیش از آنکه دلگرم شوم، سریع ادامه می‌دهد: ولی موردی به این مشخصات که شما می‌خواید، کم داریم. چون اغلب آقایون موفق یا متاهل‌اند، یا سن‌شون بالاتر از بازه پیشنهادی شماست. به علاوه، خیلی‌ها تمایل به ازدواج رسمی ندارند، مخصوصا تو سنین بالا.

و دوباره این سوالات من است که شروع می‌شود: یعنی مردی با ۴۰ سال سن، درآمد خوب و خواهان ازدواج دائم، توی سایت شما نیست؟

می‌خندد و می‌گوید: هست، ولی با توقعات خودش. اغلب آقایون این سطح، دنبال خانم‌های کم‌سن‌تر، زیر ۳۰ سال، ترجیحا بدون شغل بیرون هستن. می‌گن می‌خوان همسرشون برای خوشحالشون وقت داشته باشه.

سعی می‌کنم بر خوردمی منطقی داشته باشم: خب، من هم شرایطی دارم که بر اساس عقل و تجربه‌ام تنظیمش کردم. نمی‌خوام وارد رابطه‌ای نابرابر بشم.

انگار خونسردی جزء لاینفکی از کار آنهاست، مرد مشاور پشت خط با خونسردی پاسخ می‌دهد: درک می‌کنم، ولی واقعیت بازار ازدواج اینه که عرضه و تقاضا با هم متفاوت. برای همین به شما بچیک ویژه پیشنهاد می‌دم. به اشتراک VIP داریم که برای مراجعینی مثل شما طراحی شده. هزینه‌اش یک میلیون و نیمه. شامل معرفی کیس‌های خاص، با فیلترهای دقیق، و

آنچه در تماس‌های پی‌درپی با مشاوران سایت‌های همسر یابی شنیده شد، بازتابی است از جامعه‌ای که ازدواج را از یک پیوند انسانی به یک قرارداد اقتصادی و بازاری بر رقابت بدل کرده است. هر مشاور، بیش از آنکه نقش راهنما داشته باشد، فروشنده‌ای بود که با مهارت بازاریابی تلاش می‌کرد مشتری را به خرید بچیک‌های نقره‌ای و طلایی ترغیب کند. در این میان، عشق و صمیمیت جایی در مکالمه‌ها نداشت؛ آنچه بارها تکرار شد، ضرورت «جذاب نشان دادن پروفایل» و «تعديل خواسته‌ها» بود؛ گویی ازدواج هم شبیه مصاحبه شغلی شده است که در آن باید مهارت عرضه خود را بلد باشی.

این تجربه میدانی نشان می‌دهد که بخش مهمی از سایت‌های همسر یابی، به جای آنکه واسطه‌ای مطمئن میان افراد باشند، بیشتر نقش واسطه‌های مالی را ایفا



حرف آخر مشاور هم در نوع خودش قابل تأمل است: ببین، ازدواج الان رقابتی شده. باید بدونی چطوری خودتو معرفی کنی. ما کمک می‌کنیم، ولی کارت رو باید بلد باشی. وقتی تماس را قطع می‌کنم، تنها چیزی که در ذهنم می‌چرخد، این جمله است که عشق در زمانه امروز مهارت می‌خواهد؛ باید در این کار هم همانند مصاحبه‌های شغلی مهارت داشته باشی.



پرده‌سوم: نیکی، ۳۴ ساله، مجرد

کارمند وساکن تهران

مشاوره اختصاصی و پیگیری تا ۳ ماه. وقتی از وی در مورد تضمینی برای سرگرفتن یک ازدواج می‌پرسم مثل بقیه سریع می‌گوید: ما تضمین ازدواج نمی‌دیم. ولی تضمین می‌دیم که سطح معرفی‌ها بالا باشه و متناسب با خواسته‌ها تون. مثلا آقای مهندس داریم، مدیر پروژه در شرکت عمرانی، ۳۸ ساله، مجرد، ساکن تهران. دنبال خانمی مثل شماست، ولی به شرط داره: می‌خواد خانمش بعد از ازدواج کار نکنه.

سکوت می‌کنم و بعد از چند لحظه می‌گویم: یعنی من با زحمت درس خوندم، کار پیدا کردم و حالا باید برای ورود به زندگی، همشو بذارم کنار؟

او هم سکوت می‌کند. سپس با لحنی که سعی می‌کند مهربان‌تر باشد جواب می‌دهد: ببینین، شما باید تصمیم بگیرید که چه چیزی براتون مهم‌تره. زندگی مشترک، یا استقلال کامل؟ گاهی باید بعضی از خواسته‌ها مون رو تعدیل کنیم. من اما از رونمی‌روم و می‌پرسم: واقعا از تجربه کاری شما خامی با شرایط من موفق شده؟

اما شاید عجیب‌ترین بخش دیالوگ ما قسمت آخر آن باشد. جایی که می‌گوید: اگر بخواین شانس تون بیشتر بشه، به عکس پرتره رسمی بفرستین، ترجیحا با آرایش ملایم و لیخند. آقایون خیلی به زبان بدن حساس‌اند. اگر حالت نگاه یا لیخندتون گرم نباشه، ممکنه کیس مناسب رو از دست بدین! گوشه‌ای را که می‌گذارم به آنچه در این تماس‌ها با سایت‌های همسر یابی گذشت فکر می‌کنم، انگار نه انگار که داشتم با یک سامانه ازدواج رسمی گفت‌وگو می‌کردم؛ بلکه بیشتر شبیه مذاکره برای ساختن پروفایل تبلیغاتی در شبکه‌های اجتماعی هستند. هیچ نشانی از احترام متقابل یا نگاهی انسانی به ازدواج به چشم نمی‌خورد. مهمترین مسئله در این میان آن بود که چطور بچیک به فروش برود و مشتری نرم شود.

آنچه این روزها در پشت پرده سایت‌های همسر یابی می‌گذرد، دیگر شبیه گفت‌وگوی صادقانه و محبت‌آمیز نیست. بلکه بازی فیلترها و امتیازهاست: ظاهر، سن، درآمد، محل زندگی و البته مهریه.

می‌کنند. وعده‌ها بزرگ است، اما هیچ تضمینی در کار نیست. معیارهای انتخاب، همچون ظاهر، سن و میزان مهریه، نه تنها محدود کننده‌اند بلکه نوعی بازتولید نگاه بازاری به زن و مردان محسوب می‌شوند. سوال اصلی برای سیاست‌گذاران و خانواده‌ها این است که آیا این مسیر به‌طور واقعی راهی برای کاهش بحران ازدواج و تنهایی جوانان است یا تنها شکلی تازه از تجارت امید؟ اگر بپذیریم که ازدواج باید بر اساس اعتماد و شناخت شکل بگیرد، آنچه در پشت پرده این سایت‌ها می‌گذرد، بیشتر به مسابقه‌ای تجاری شباهت دارد تا فرصتی برای یافتن همراه زندگی. ازدواج، همچنان که از گذشته تا امروز بوده، نیازمند گفت‌وگوی صادقانه، تکیه بر ارزش‌های انسانی و ایجاد بسترهای واقعی برای آشنایی است؛ چیزی که هیچ بچیک طلایی قادر به جایگزینی آن نخواهد بود.

کله مندی محمود خور دبین از بی معرفتی باز یکن های امروزی :

فوتبال وحید امیری را دوست دارم؛ اخلاقش را بیشتر!

محمود خور دبین خط قرمز ما پرسپولیسی هاست

به قلم: فرشاد پیوس

محمودخان پرسپولیس را سال هاست می شناسم، محمودخان! شبیه هیچ کس نیست و هیچ کس هم شبیه محمودخان نیست. زمانی که در اوج جوانی به پرسپولیس رفتم خیلی هوایم را داشت و اصلا محمودخان با تازه وارد ها بسیار مهربان و بدترانه رفتار می کرد تا کمتر در این تیم بزرگ احساس غربیگی کنند. او سر پرست تیم بود و بعد از ما هم سر پرست و بزرگ تر پرسپولیس ماند. این مرد دوست داشتنی زحمات زیادی برای پرسپولیس کشیده که شاید نتوان در چند کلمه و جمله خلاصه کرد. به اعتقاد من و همه پرسپولیسی ها جایگاه محمودخان در پرسپولیس بسیار بالا و ارزشمند است و بعید می دانم کسی توانسته باشد مثل او بیش از ۵۰ سال در این تیم دوام بیاورد. در دورانی که ما بازی می کردیم سرمربی تیم علی آقا پروین بود که جذبه خاصی داشت. اغلب بازیکنان به همین خاطر توی چشمان علی آقا نگاه نمی کردند یا اینکه خجالت می کشیدند حرف های خود را با او بزنند. در چنین شرایطی بهترین گزینۀ محمودخان بود که با جان و دل به حرف های ما گوش می کرد تا آرام شویم. از ویژگی های اخلاقی محمودخان هم صداقت و روراستی اش است. هرگز از زبان او دروغ یا حتی حرفی نادرست نشنیدم و در این مورد هم زبانزد خاص و عام است. برای محمودخان که خط قرمز ما پرسپولیسی هاست آرزوی سلامتی و تندرستی دارم.



مهدی یکتا
هفت صبح

پیشکوت خوشنام پرسپولیس معتقد است وحید امیری می توانست یک سال دیگر در پرسپولیس بماند و بعد خداحافظی کند.

این روزها محمود خور دبین پیشکوت خوشنام باشگاه پرسپولیس خانه نشین شده و کمتر در محافل فوتبالی ظاهر می شود.

هر از گاهی او همراه علی پروین سر تمرین پیشکوتان می رود و گاهی هم سسری به باشگاه پرسپولیس می زند درحالی که سال های سال سرپرست این تیم بوده است. محمود خور دبین در همه این سال ها یار و یاور بازیکنان پرسپولیس، محرم اسرار آنها بوده و بی دریغ و بدون منت تجارب خود را در اختیار آنها گذاشته است.

در همین تیم فعلی پرسپولیس هم چند بازیکن سرشناس و معروف، سابقه همکاری بسا خور دبین (سرپرست سابق پرسپولیس) را در کارنامه دارند اما دریغ از یک تماس خشک و خالی برای احوالپرسی!

جالب آن که در میان این فوتبالیست های نسل امروز پرسپولیس فقط وحید امیری با محمود خور دبین تماس تلفنی داشته و...

بهتر است خودتان تازه ترین گفت وگوی ما با محمود خور دبین، مردی در نیم قرن سابقه حضور در باشگاه پرسپولیس را بخوانید و قضاوت کنید؛

محمود خور دبین این روزها چه کار می کند و کیجاست؟

راستش را بخواهید اغلب داخل منزل هستم و جای خاصی نمی روم. به هر حال بعد از این همه سال فعالیت به نوعی بازنشسته اجباری شدیم دیگر!

عکس هایی از شما سر تمرین تیم پیشکوتان پرسپولیس دیدیم؟

هر از گاهی با علی پروین دوست قدیمی خودم سر تمرین پیشکوتان می روم تا بازیکنان سابق را ببینم. خاطرات قدیمی زنده می شود و همه ما روحیه می گیریم.

باشگاه پرسپولیس چه طور؟

هفته ای یک بار هم به باشگاه و رضا درویش سر می زنم. البته الان یک هفته ای می شود که به دفتر باشگاه نرفته ام.

پس در جریان جدایی وحید امیری هستید؟
من شنیدم خود وحید امیری گفته می خواهم فیکس بازی کنم و به همین خاطر هم جدا شده است!

نه! وحید هاشمیان او را نخواست.

نمی دانم چون با خود وحید امیری صحبتی نکردام.

با رضا درویش صحبتی نداشتید؟
یک هفته ای می شود که رضا درویش را هم ندیده ام و نمی دانم ماجرای دقیق چیست؟!

اگر دست شما بود چه تصمیمی برای ادامه فوتبال وحید امیری می گرفتید؟

به نظرم می شد یک سال دیگر وحید امیری را حفظ کرد و بعد با یک خداحافظی شیک از پرسپولیس می رفت. البته این نظر من است و به هر حال تصمیم گیرنده کسان دیگری هستند.

شاید نظر رضا درویش هم با شما یکی بوده باشد که قرارداد وحید امیری را تمدید کرد اما وحید هاشمیان او را نخواست؟
دقیق نمی دانم چون باشگاه نرفته ام.

به نظر شما وحید ۳۶ساله به درد پرسپولیس می خورد؟ خاطر هست روزی در مصاحبه با خودم گفتید سبک بازی اش شباهت هایی به ناصر محمدخانی دارد؟

ناصر محمدخانی که بی نظیر بود و دیگر تکرار نخواهد شد. من فوتبال وحید امیری را دوست دارم اما اخلاقی او را بیشتر دوست دارم. وحید امیری همیشه تماس می گرفت و با من تلفنی حرف می زد. پسر با اخلاق و مودبی است که می توانست در تیم پرسپولیس بزرگ تری کند. به هر حال الان او بازیکن فولاد است و برایش آرزوی موفقیت می کنم.

از وحید امیری گفتید. چه بازیکنان دیگری با شما در ارتباط هستند و برای احوالپرسی تماس می گیرند؟
بگذریم!

می شود نگذریم؟!

من توقع معرفت یا تماس تلفنی و احوالپرسی از فوتبالیست های امروزی ندارم. به هر حال الان همه در زندگی خود مشکل دارند و گرفتار هستند.

خود شما در چه سالی از بازی خداحافظی کردید؟

سال ۱۳۵۹ و درحالی که ۳۲ساله بودم احساس کردم دیگر نمی توانم به عنوان بازیکن ادامه دهم و

خداحافظی کردم.

شاید نسل امروز کمتر از دوران بازی محمود خور دبین بدانند. شما یک مهاجم خوش استیل و خوش تیپ بودید که هم بازی با سر را بلد بودید و هم با پا خوب بازی می کردید.

شما لطف دارید اما من را بیشتر رزرو طلایی می شناختند. بازیکن ذخیره ای که برای تیم ملی انتخاب شدم و فیکس هم بازی کردم. در جام جهانی نبودم، اما در المپیک برای تیم ملی بازی کردم. در پرسپولیس بیشتر رزرو بودم اما ذخیره طلایی شناخته می شدم. چون اغلب وقتی به بازی می آمدم موفق می شدم برای تیم گل بزنم.

پس یک جورهایی اوله گونار سولشائر (ذخیره طلایی سابق تیم منچسستر یونایتد و آلکس فرگوسن) پرسپولیس بودید؟
(باخنده) بله، سولشائر پرسپولیس بودم! به هر حال پوشیدن پیراهن پرسپولیس باعث افتخار است و من به این موضوع همیشه افتخار کردم.

۵۰سال در پرسپولیس سابقه دارید. محمود خور دبین را هواداران خیلی دوست داشتند و شما را با لقب با تعصب تشویق می کردند. در این رابطه صحبتی ندارید؟

من فکر می کنم تنها کسی هستم که از پرسپولیس جدا نشدم. جز مواقعی که من را کنار گذاشتند، به هیچ تیم دیگری هم رفتم. من همیشه به پرسپولیس تعصب داشتم و دارم. من زندگی ام را برای پرسپولیس و به عشق پرسپولیس گذاشتم. سلامتی ام را در پرسپولیس گذاشتم. دنبال منافع مالی هم نبودم. به خاطر همین شکل و نوع تعصبی که به تیم داشتم و دارم، مردم به من لطف داشته و می گفتند خور دبین

با تعصب!

به نظر شما پرسپولیس این فصل با وحید هاشمیان قهرمان لیگ بر تر می شود؟
ما همیشه قهرمانیم!

حوادث

متجاوزان با سوء استفاده از موقعیت به دختران مدرسه ای تجاوز کردند

پناهگاه مادر؛ میدان اعدام متجاوزان شد

متهمان بر ابر داد گاه جز اعتراف راه دیگری نداشتند



فاطمه شیخ علیزاده
دبیر حوادث

مدتی قبل زن جوانی با مراجعه به پلیس آگاهی تهران از تجاوز دو پسر به دختر نوجوان و دوستش خبر داد. این زن با اعلام شکایت از دو پسر جوان با هویت معلوم در اولین اظهارات خود در ثبت گزارش گفت: «چند سالی می شود که از همسرم جدا شدم و دختر ۱۵ ساله مان با همسر سابقم زندگی می کند. من در هفته یکی دو بار دخترم به نام پریسا را ملاقات می کنم و با اینکه با من زندگی نمی کند اما به احوالات او آگاه هستم و با حبس مادراندام می دانم تغییرات خلقی او چطور است.» این زن در ادامه گفت: «دروغ که مطابق قرار هفتگی معمول پریا را دیدم او بسیار افسرده و مضطرب بود. حالت پریشانی و بدحالی او اصلا طبیعی نبود و من با او صحبت کرده و از او خواستم هر مشکلی پیش آمده به من بگوید و به دخترم اطمینان دادم ماجرا هر چه باشد من پشت او باشم و در حل مشکلت کمکش کنم.» هر چند پریا در ابتدا از بیان ماجرا اظفره می رفت اما وقتی مادرش را پناهگاه خود دید به او اعتماد کرد و راز دلش را افشا کرد.

یک ماجرای هولناک

مادر پریا در ادامه گفت: «دخترم ناگهان زیر گریه زد و ماجرای وحشتناکی را برای من تعریف کرد. او گفت در راه بازگشت از مدرسه وقتی وارد کوچه ای خلوت شد که باید از آن به خیابان اصلی وارد شده و سپس به خانه می رفت ناگهان دو پسر جوان از بچه های محل سر راهش سبز شده و از او خواستند وارد ماشین آنها شود. پریا می گفت به آنها گفتم که سوار نمی شوم اما آنها با زور و کتک دخترم را کشان کشان روی زمین کشیده و وارد خودرو کرده بودند. این دو پسر جوان با تهدید و ارباب دخترم را راهی محلی خلوت کردند تا نیت شیطانی شان را عملی کنند اما ماجرا به همین جا ختم نشد و آنها پریا را وادار کردند با یکی از دوستانش نیز قرار بگذارند و او را هم ربوده و به سه خلوتگاه بردند. شدت خشونت آنها برای سوار کردن پریا به حدی بود که تمام تن و بدن دخترم سیاه و کبود است و وقتی او موضوع را برابرم تعریف کرد جای زخم های تنش را هم نشانم داد.»

با این شکایت پریا با دستور باز پرس جنایی به پزشکی قانونی معرفی شد و آزمایش ها و معاینات لازم مهر تأییدی بر شکایت مادرش زد. در ادامه ماجرا با دستور قضایی دو پسر خطا کار شناسایی و دستگیر شدند.



همچنین دوست پریا به نام صدف که او نیز هدف نیت دو پسر قرار گرفته بود نیز تحت تحقیقات قرار گرفت و با تأیید ماجرا اقدام به ثبت شکایت کرد.

در همین حال دو متهم پرونده در مراحل ابتدایی رسیدگی به ماجرا به اتهام انتسابی اعتراف کرده و اقرار داشتند که با نقشه قبلی اقدام به اجرای نقشه شوم خود کرده و هر کدام از آنها به تجاوز به یکی از دخترها اقرار داشتند.

به این ترتیب رسیدگی به موضوع در شعبه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران آغاز شد و متهمان پای میز محاکمه با شکات پرونده روبه رو شدند.

در دادگاه

در ابتدای جلسه رسیدگی پریا ۱۵ ساله اقدام به طرح شکایت خود کرد و گفت: «متهمان بچه محل ما هستند و می دانستند که من با پدر و مادر بزرگ پیروم زندگی می کنم. پدر من شب ها در به خانه می آید و اغلب با مادر بزرگم تنها هستم.» او در ادامه درباره روز حادثه گفت: «آن روز این دو نفر در کوچه خلوتی من را خفت کردند و با اجبار به ما ششین منتقل کردند. من گریه می کردم و جیغ می کشیدم اما آنها به من گفتند بیهوده سر و صدا نکن چون توی کس و کاری و هیچ کسی را نداری که پیگیر کارهایت باشد. بعد من را وادار کردند با دوستم تماس بگیرم و با او قرار بگذارم. به ایسن ترتیب صدف را هم

در نیمه های شب یکشنبه، چهارم خرداد، تماس های پی درپی با مرکز فوریت های پلیسی ۱۱۰ خبر از وقوع درگیری خونین در محدوده خیابان دماوند و روی پل امام علی داد. صدای درهم پیچیده موتور، فریادهای کوتاه و بعد سکوتی سنگین، صحنه ای را رقم زده بود که وقتی مأموران کلانتری و تیمی از کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی تهران بزرگ به همراه باز پرس محسن اختیاری از دادسرای جنایی به محل رسیدند، جز پیکر خونین مردی ۳۶ ساله و خودرویش باقی نمانده بود.

کارآگاهان در همان بررسی های اولیه دریافتند که قربانی با دو ضربه شمشیر به صورت و گردن و اصابت گلوله به شکم کشته شده است. خودروی او، یک دستگاه KMC، در گوشه ای پارک شده بود و در بازرسی از آن مقدار زیادی مواد مخدر کشف شده؛ نکته ای که مسیر تحقیقات را به سمت گذشته برحاشیه مقتول برد.

یکی از مأموران آگاهی همان شب گفت: «با بررسی سوابق متوجه شدیم که مقتول تنها در روز پیش از زندان آزاد شده است. او پیش تر به جرم حمل مواد و درگیری به چهار سال زندان محکوم شده بود. بنابراین احتمال انتقام جویی یا اختلاف های قدیمی بسیار جدی بود.»

سرنخ های بعدی از دوربین های مدار بسته و شهادت عابران به دست آمد. تصاویر نشان می داد که مقتول ساعتی قبل در یک قمارخانه در نظام آباد دیده شده و با چهار مرد موتورسوار متاجر کرده است. این دیدار بی نتیجه نمانده و به درگیری شبانه ختم شده بود.

دستگیری نخستین متهم

۵۴روز پس از جنایت، پلیس موفق شد یکی از عاملان را در یکی از کمپ های ترک اعتیاد تهران شناسایی کند؛ همان کسی که در شب حادثه اسلحه کمری اش را کشیده بود. او در بازجویی گفت: «مقتول را نمی شناختم. اختلاف او با دوستم در قمار باعث

جنایت خیابان دماوند در حال رسیدگی

قتل مسلحانه در جریان درگیری اوباش

متهمان با اسلحه و شمشیر به جان مقتول افتاده بودند

خطر است. تصور کنید وقتی کسی اسم بچه هایت را بیساورد و تهدید کند، دیگر خواب از چشمت می رود.»

به گفته متهم، روز حادثه با مقتول قرار می گذارد: «درگیری های من و مقتول به خاطر مشکل من با حسام اینقدر ادامه پیدا کرد تا اینکه روز حادثه او بار دیگر در پیام هایش شروع به فحاشی و تهدید من کرد.وقتی دوباره فرزندانم را تهدید به مرگ کرد خون جلوی چشمانم را گرفت و به او گفتم اگر جرئت داری سر قبرا بی تا درس درست و حسابی به تو بدهم. به این ترتیب با او قراردعا گذاشتم اما پیش از آن از رفیقم خواستم با من به محل قرار بیاید.او هم با در دست داشتن اسلحه با من همراه شد.وقتی به محل قرار دعوا رسیدیم شب بود. مقتول پیش از ما رسیده بود و ماشینش را پشت شمشادها پارک کرده و همان جا پنهان شده بود. اول فحاشی کرد و بعد مستقیم خانوادام را تهدید به مرگ کرد. من هم دیگر نتوانستم تحمل کنم. با دوستم جلو رفقیم و درگیری شروع شد. او هم سلاح داشت. همه چیز در چند دقیقه رخ داد، خیلی سریع تر از آن چه فکرش را می کردم. دوستم به سمت او تیراندازی کرد و من هم با شمشیری که در دست داشتم به او ضربه ای زدم.وقتی دیدیم او نقش زمین داد، فرار کردیم. ابتدا متوجه نشده بودیم که او جانش را از دست داده است اما روز بعد فهمیدیم که او به کام مرگ فرو رفته است.»

او ادامه داد: «بعد از آن ماجرا هر لحظه در ترس بودم. جا به جا می شدم، شب ها آرام نمی خوابیدم. فکر می کردم کسی که پشت این ماجرا بود دوباره سراغم بیاید. برای همین به روستاهای خراسان پناه بردم، جایی که خیال می کردم پلیس پیدایم نمی کند. اما بالاخره آمدند و تمام شد.»

رسیدگی به این پرونده در حالی ادامه دارد که پزشکی قانونی علت تامه فوت را هم شلیک گلوله و هم ضربات شمشیر اعلام کرده است. بنابراین گزارش رسیدگی به این موضوع برای طی روال قانونی در دستور کار قضایی قرار گرفت.



